

تکته‌های

شعر شهادت جناب میرزا یحیی مهدیه

تالیف

جناب دکتر حبیب مریدی

که بدینجا کجته بچله طو نشریات امسری
رسیده ربا اجازه معطل مند سرورجانی
طو بهائیان ایران شیدا الله
ارتانه منتشر کردیده
است

قیمت مقطوع در تمام ایران با جلد
تالی ۴ آرپال با جلد
شمیری ۶ آرپال

کجته طو نشریات امسری

طهران - ایران
سنه ۱۳۵۵ بدیس

لا تحسبن باللهين فتولفون سبيل اللامواتا

بل احيا عند ربهم يرزقون

فرحين بما آتاهم الله من فضله ويستبشرون بالذين لم
يلحقوا بهم من خلفهم لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
يستبشرون بنعمة من الله وفضل وان الله لا يضيء اجر
المؤمنين (قرآن مجید) آل عمران ۱۶۳-۱۶۵

فاضی بهوای خلد اندر تک و پویش

قافل که شهید عشق فاضل ترازوست

ندای قیامت آن باین کی مانسد

آن کشته آد شمن است و این کشته دوست
هر که از پیش بنان از سروجان میترسد

بی تکلف سراو لایق قرسان نبوسد

(حافظ)

در مسلخ عشق چون کورا نکشد

لاغر صفتان ز صفت جور را نکشد

گواشق صادق ز کشتن تن

مرد ارشود هر آنکه او را نکشد

(سرمد گاشانی)

مژای یارو امرالله بتوا بن رساله

تندیم می شود

هر چه هستی توئی وما دنت لایق نذ کر نیست

الا بال دخول فی ظلك والورود فی

بساطك

تو که کیمیا فروشی نظری بقلب ماکن

که پشامتی نداریم وکنیده ایم دامی

what god hath wrought.

بنام بقدرت پروردگار

قرب و سزای سال است که قم یهودی خانان - سرگشته
 و سرگردان و آواره برینانست ولی بامیدیم ظهورنشسته
 و بانتظار توبیخ رب الجنود دل بسته و خود را امیدوار و سرور
 نگه داشته - بعد پختن و سیه روزهای گوناگون عمواره این ملت
 ستم دیده را مانند پرگاهی در جوی طوفان حوادث باطراف و
 جوانب رانده و بیچاره و مستأصل کرده - مع الوصف این ملت
 عجیب خود را حفظ کرده و شمشیر و سمن دیرین خود سخت و
 محکم تثبیت گشته - سبط امیراطوری بر قهر و ظلم عالم مسیحیت
 شمشیر برنده اسلام او را از تسک بنام بیوه رب الجنود باز ندانست
 کتک خورد فحش شنید آشوب گشت آنچه داد ولی عادات و رسم
 باستانی خویش را حفظ نموده رنگ خود را تغییر نداد در نهایت
 خفت و خواری تلعات "نجس" "چحود" "عنود" "لدود" و
 غیر آنرا شنیده بخود هموار کرد و مانند سرش با آئین و کیسش
 اجداد خویش چسبید و تحت نفوذ دیگران واقع نشد روزهای
 شنبه از نذرت سرما خنکیده کیود میشد و دست با آتش نمیزد
 اگر حریق رخ میداد یهودی که هلاک شدیدی با اقتصادیات
 داشت بچشم خود میدید که دارائیش میسوزد و فاقد دستسی

میشود و نیست و نابود میگردد با آن خلاف سنن و آئین دیرین
 رفتار نمیگردد اوقات ابری و بارانی اجبارا در خانه محبوس میشد
 و از هر روز و هر موقع میگشت و اگر اضطرابی وارد جامعه میشد
 "بسته نجس" مخاطب میگشت و دست از آداب معمولی
 برنمیداشت - چیرا کفش تابنا و لباسهای منظر و تبارک مانند
 دزد ها و قاتلها پوشیده همچنان با احادیث ملی خویش متمسک
 بود از سواری چهارپایان ممنوع و از ساختن عمارات عالیجه
 محرم و وصله نای ناچون کلاه و لباسشان دوخته و در نهایت
 نلت و هوان با آتش رفتار میشد با زخم بگمال سرسختی
 به مستقات خویش با بند و خلی در آن راه نمیداد و اگر بعضی
 از فشار جور و ظلم بسته آمده مثلا جدید الا سلام میشدند
 و چند صباحی خود را در رنگ جماعت میکردند و چنانی سلامت
 در میبردند و در نفس الامر باطن کار عادات و آداب و رسم
 دیرینه را جاری دانسته در خانه همان طبع یهودی همان
 نوع یهودی تقان نماز و دعای یهودی همان مرام و مسلک
 یهودی را تمشیق میکردند (مخصوصا روزه طولانی کپیور
 معمول و مراسم و تشریفات بزی بود) منتها بش دورنگ بود و
 زمانه حازی و مدارا بود و سیاست بازی چنانچه در هر زبان
 رویه مخصوصی داشت آئین بالائین داشت و آئین زیرین
 اسم بالائی داشت و اسم زیری آئین بالائی این بود که

ظاهراً پیرو اسلام برده پس مجد میرفت و ضمیمه گرفت تسبیح در دست
و علواً میفرستاد تا زیم بخواند به مجتهد تقلید میکرد شکایات و
سهریبات را از مسئله گرمی رسید حتی روزه میگزفت روزه خوانی
میکرد و از آن میگفت قرآن میخواند هیچ میرفت و همه بر سر
میگذشت ولی در خانه یهودی خالص بود و "اسرائیل کانسر"
در بیرون محمد علی رحمن رحیم نامیده میشد و بین خود
بشموتیل و حسیقل نجیبا زوری پهل و آگریکی از بهر دیها ازین
جدید الا سلامها سؤال مینمود "آهای یارو حالت چطوره" جواب
میداد "صد سال مسلمانم آخرش پشیمانم" بالاخره پشیمانی و
ندامت خویش را اظهار میداشت و از کین خود دست برنمیداشت
و مطمئن بود که روز موجود فرا خواهد رسید یا آمدن "نجات دهند"
این دلالت با آنها خواهد رسید و فهم پرگزیده خدا "مصدق
حقیقی خود را خواهد بدیافت" (۵) در جنگ دوج جهانی بر اثر تلقینات
نازی که برای اسرائیل در رانی سراپا حشمت بوده و زمانه پرا زبول و

(۱) پوئیده نماند که در تمام بیانی بکرات و مراتب
صریحاً رده شده است که یهودی بظواهر ظاهر بارض مقدس
رجوع خواهند نمود و عزت قدیمه را خواهند دید و در ظیل
کلمة الله العالیه وارد شده آنوقت چنینی "انی فضلکم علی
الدالین" و صدق "یک لکه و یک جهان" معلوم و مشهود خواهد

هر اسود هشت چقدر یهودی بیگناه که ناپودند چه خانه ها
که میدل پخاک سیاه شد چه قصر راهی که نبود خالی
گردید چه کشتارهای دسته جمعی و چه زجرها و پلایا که این
قوم ستعدیده کشیده چه رنجها و مصیبتها که دیده معد لک
شکاف ورخته در آداب و عادات خود راه نداد و همان راه و
رسم دیرین را پیروی کرد بطور خلاصه هیچ سلطه نتوانست
این قوم را تقلیب کند و در روی نمود نماید و هیچ مذهبسی
نیازست که این ملت را شکار کند و از خود قدرتی آشکار سازد
جز درین عصر مجید که آفتاب عظمت و جلال ظهورگی الهی
ساطع گشته و سطوت و سیطره رب العزیز در سبط افشده و
قلوب غیبه افراشته درین دوره عظیم و گزید بوح است که اوضاع
دگرگون گردیده مصداقیم تبدیل الارض غیر الارض و منطق
و انمن الحجاره لم یخلق منه الا نهار ظاهراً آشکار نشده
نویس که در رمای اخلاق و روحیات او اجمالاً بقم آمد و ثمره
از احوال و ملکاتش بیان گردید چنین قوم لیجن و سرسخت
بنگاه منان دل از دست بیاد نبراستی تشویف بلهیم
فی لبسمن من خلق جدید بیوشید - بلی در او ان ظلموع
عجز سینحیت و در صبح اشراق آفتاب اسلام هم جسمسی
خدا پرست حقیقی و خداجوی واقعی دست از تقالید ارضی
برداشته بشف ایمان فائز گشتند و از آتایش خسروش

صرف نظر نمودند و از هر جا که شته و خرق عادات و رسمیات
 کردند و خلق جدیدند و خلق عظیم یافتند و خدا را به خلق
 ترجیح دادند. و مورد نهایت بیگانه را آشنا کنند و چگونگی
 حقیقتا حق بین بودند و با حق پرست شدند و مقامات عالیه
 و کمالات انسانیه نائل گردیدند و در زمره مؤمنین اولیه وارد
 شدند و اما در این وقت همه بهائی که پیش از یکقرن نیست
 اند از وحدت عالم انسانی را بلند کرده و صدای دلگش
 چنان استیغافیه و هیولانگی و تمسک به پیکانی بلند شده
 ای اهل عالم همه با یکدیگر و بر که یکناخسار. علاوه بر
 آنکه سایر ادیان را بفریبید و عبودیت را آورده و علاوه بر آنکه از تمام
 طوائف و ملل از تمام طبقات و اصناف از کلیه نژادهای بشری
 در شرق و غرب و شمال و جنوب ^{کسی} مؤمنین جهان در کسوف
 ایجاد ننوده که هر کس مؤمن میگردد که موجود اوست و قیامت او
 چنان است لطف و بخشایش با هر تن است.

علاوه بر سایر فتوحات عظیم و نصرتی عجیب و نفوذی غریب
 در قلمرو عبودیت و این قوم کینه و تبلی را چنان متقلب و
 متغییر و اسیر و مجذوب کرده که چنان میدهند مال میدهند
 عیال و اطیال میدهند.

بالعجب چه شده است پیروان این ظهور که از پادشاه

حمیت الله سرخوش میگردد قربانی شدن در مسجول او را
 آرزو مینمایند و غلطیدن در خاک و خون راجستن میمون و
 با نیکون چسباندند.

شگفتا چه تاثیر درین تسالیم است که اینها خلیسل را
 اینطور شوقه و شیدا می نموده که پروانه وار گرد آرد شمع
 امرالله میسوزند و میسازند و مانند عاشق دلباخته بیقرار
 مینالند و میگردانند.

عجبا بهبودی که از حیث اقتصادیات و جلب منفعت ضرب
 البتل بود و قهرمان حکایات و روایات آیا چه دید و چه شنید
 که از جهان رمال میگردد و از همه چیز چشم میپوشد. رقص کنان
 یا کثبان بغیرانگاه عشق میشتابد. مگر چه قوه بی در تسالیم بهائی
 مکتونست که اینطور با اینها بشر از هر ملت و نژادی درس تحمل و
 بردباری تعلیم میدهد. درس انقطاع و فداکاری میآموزد؟

آیا مجدداً مدرسه حسینی باز شده و در ره جانباژی از نوازش
 گشته؟ که عاشقان این امر اعظم با کمال وجد و سرور بیدان
 بر کرب و بلا میشتابند و جام شهادت کبری را لاجرم نسیوش
 و عالم زمانها را فراموش میکنند؟ بلی از قدرت الهی بمید
 نیست ان یشا یند همیک دینات بخلق جدید.

در سنه ۱۳۲۲ میلادی زمین بیداری قشون اهرازمی
 بر طایفای کبیر در ایران و عراق Paiforce دکری با

این روح مجرد منگی قنای دیگر کفای آشنالت *Dedawalt*
 در کمالش تمام یافته و در آنجا قنای پدید آید اگر از وقت آنگاه دانست
 کتب امری باور داده شد میگز اظهار داشت غلاتی سخن در
 اینست و ستان تاریکی از جنگ کتبیای پر خوف و خطر زندگی میکند
 چنانکه کفر آن علم حلیله جان نوزادان دوده میزود و کمتر عیسوی
 همور و بر آن نایاب و مینورک غنظت للذمنا دیان علاج و سلام جزوه ها
 کرجک ضحوی تاریخ و تعالیم بهائی را در آن مکان بمنشن
 رسانیدند و بمن خبری از خلافت اشد ندادم و به وقت کامل مطالعه
 نمودم و منتظر فرستاد این شریک بودم که اطلاعات خود را تکمیل
 نمایم و اقمای این تعالیم روحانی علاج قطعی بپایانهای گوناگون
 چیست اینست و به شرحه است و برای بیرون حرکت و آیین در
 شرق و غرب عالم سفید است که به و از استقامت مردم صعب و نژادی
 و در وسیله و انراوی و در تطبیق و صفی باید ازین تعالیم روحانی
 استقبال نمایند و خود را به این نیاز ندانند زیرا خواهی نخواهی
 بقیله این جانم بود در شکیبایی از آن ناگزیر است ولی یک دشمنانی
 است که چلش از برای منگ است و آن اینست که من نمیتوانم
 در وسیله خود راه دهم و خود را قانع کنم که از طایفه بپردازم
 ممکن است کیمی بهائی بخورد و با کتب بخلاف انتظار نمیتوانم
 در این زمان حده کثیری وارد شده اند حتی از جنب خود هم
 در برای پیشرفت این دنیا میلیها خرج میکنند این مشکلست

مشکی است و واقعا باور نکردنی است آیا شما خودتان این قبول
 انداخته را دیده اید؟ عرض شد بلی بطور قطع و یقین!!
 سری تکان داده گفت جای تمجب است باور نشدنی است
It is won derful -
 شد برای جلب شفقت و کسب و تجارت بود بهائیان کبیچه
 حلوانی که ندارند
 جای تمجب هم است ولی از مجزات و کرامات هم
 ظهور است که قلب ما بهیت میکند و گفت و تاپش آفتاب حقیقت
 است که فلز انسانی را عوض میکند قوت و قدرت کلمه الله است
 که در معدن وجود زغال سیاه انسانی را الماس گرانبهاسای
 روحانی مینماید از ماسه هر چند بد را زمزایای قرن مجید
 خداوند حمید است که اینگونه تغییرات در عالم وجود ایجاد و
 خیره انسانی را یکی تبدیل مینماید چنانکه ملاحظه مینمائید
 امروز هزاران نفوس از طایفه یهود در سراسر جهان در غسل
 کلمه الله وارد شده مانند مؤمنین دوره اولیه مسیحی و صدر
 اسلام از روی خلوص نیت و ایمان همه قسم نداداری میکنند
 تابع میکنند تشویق میکنند مسافرت میکنند مهاجرت میکنند
 و از جمیع خویشتیا ولد افند تمدن و راحت آسایش خانه و زندگی
 چشم میپوشند و باقالیم پمیده شوقا و طوطا دل مینهند
 و چهره آنکه همین قسم در مساجد و محافل حقایق حضرت مسیح

و حقیقتی که حضرت از رسول اکرم علیه السلام روایت می کند
استدلالی که در بیان این موضوع طبع و منتشر بینما یبند و تکمال خضوع
و خضوع بزیارت ابابکر مشرفه نائز میگردند و بواسطه ایمان
باین ظهور بحقیقت انبیای خلف مرتضی و مدعی میشوند قال و
قره الحق لقدین الله علی المؤمنین ان یسئلوا رسولاً
من انفسهم یتلوا علیهم آیاته یتزکیم و یعلمم الکتاب و الحکمة
وان کانوا من قبل لیه خیال مبین (سرور عمران) به علاوه در
ایثار با دل و وسیل رب متمثال بی اختیارند و امروز در جمیع
اصال خبیثه و مومسات عام المنفعه شرکت میکنند و بر سایر
برادران دینی خود سبقت میچینند و این از عجایب این
ظهور بدین است که بیرون را اینطور و اداری بندگاری میکند که
چشم تاریخ ندیده و گوش بشر نشنیده و این نیست مگر از ظهور
این ظهور و از نشو و نماهای نامرزا چها کانور که برضمانا
و مستضعفین منت گذارده انبیا را بر زمینان قم و انصار الله
میفرماید چنانچه فرمود و قوله الحق زهد ان من علی الذین
استضعفوا فی الارض و جعلهم ائمة و جعلهم الوارثین
اینکه يك نمونه ازین تاریخه مدرسه الهی زندگی و شرف
شهادت جناب میرزا یعقوب متحده شهید است که در سیلا
نگاشته میشود ناخبر با اولی الا بصر
شهادت میرزا یعقوب متحده

طهران - دکتر حبیب مؤید

سواله

ای عباد حق و اما رحمن

عشق از اول سرکش و خون بود

تا گریزد آنکه بی سر زبون بود

از لوانم حب صادق تحمل بیا بیا سخن سابق و لاحق است

عاشق مقتون همواره آفته سخن است و مشتاق دیدار همینه

آواره دبار فتم ماقال

عاقلان خزنه چین از سیر لیلی غافلند

کین کرامت نیست جزو چشون خرم سوزا

لهذا در جمیع قرون و اعصار ابرار آمدند تیر بالا بوده اند و مقتول

سیف چقا کاشی جام بلا نوبندند و گوی ستم جفا چشیدند

و در آسایش راحت ندیدند و نفسی در بستر فاقیت نیاوردند

بلکه عقوبت شدید دیدند و بار هجست هر یزدید کشیدند و در

سجن رزندان دل از جهان رجهانیان پریدند لهذا اکثر

اولیای الهی در مشهد ندا شهید گردیدند صح صدی

حضرت اعلی در اقی ندا اول نمود حضرت قدوس ید لیر

شهادت کبری مانوس شد جناب باب در قربانگاه عشق فتح

باب نمود حضرت وحید در میدان جانبازی نبرد گشت جناب

زنجانی درد ست بلا قربانی شد حضرت سلطان الشهدا

بمشهد ندا مشتاق جناب محبوب الشهدا در قربانگاه الهی

بشارت کبری یافت حضرت اشرف در معرض شهادت بشرف
 عظیم مشرف گشت حضرت بدیع در مورد فدا شدن روح الایهی
 گفت شهادت ای ارض یا مایه شهادت کبری را بنه پایت
 حلاوت نوشیدند شهادت ای شورا در میدان عشق با دشمنه و
 آواز جانبازی نمودند کشتگان دست نیز از جام لب
 سرست گشتند شهادت ای تیر در میدان جانفشانی شسوری
 انگه خشتند رستخیزی نمودید جان بازان ما زندان رب اختر
 علیها هذه الکاس الطاهرة بالرحیق نریاد نمودند شهادت
 اصفيان بنه پایت روح روحان جانفشانی کردند خلاصه نوح
 خاری نیست که خون شهیدان سخن نیست وارضی نیست بدم
 عاشقان و نیکین بگرد مقصود اینست تا بدانید که تحمل پلانی
 رحمن در سبیل ذوالعین از آئین دیرین عاشقان است و شهادت
 آزادی مشتاقان پس شکر کنید خدا را که ازین ساغر جوده نوشیدید
 و از پلای سبیل آید لبی هم قاتل چشمید این زهره شهد
 و شکر است و این تلخ نه قند مکر است لیا شوقی الهی کل بلا
 فی سبیل الله یا طوبی من کل مصیبه فی صحبت الله یا
 طوبی لمن ذاق مرار حیا لجمال الله یا طوبی لمن خاض
 فی بحر الرزاق شوقا الهی لقا* الله در صدم صد هزار شکرانه
 نمود که هر یک بلا در سبیل الهی شدید و معرض چنانجا
 بعضرت کبریا گردیدید ما قتلان از حالات این کامی خبر

ولی عاشقان از نشئه این باده سر مست و بر طرب هر دیده
 بینا که روی آند لبر رها دید آشفته گردید جانفشانی نمود
 هر گوش شوقا که آن نشئه ربانی پیشید مستمع از فرط طرب
 جانبازی نمود پروانه عشق حول سراج الهی بال و بر سر زد
 و مستدر حب در آتش عشق بر افروزد مرغ بهتانه را از حرارت
 این آتش بهره و نصیب نه و طیر تری را در این در سای
 الهی خوش و شنائی نیست الحمد لله شما ماهیان ایس
 در نایب و رفان این صحرا پروانه های این جمع و پیلان
 این چمن و طریکم البها* الایهی ع

۱۰۰
آقای سرزا یعقوب متحده
(اسماعیل زاده)



از جوانیهای کلیبی کاغذی ساکن همدان تاجر کرمانشاه
و از خانوادۀ علم بود متوسط القامه و صاحب اندام موزین و در
نهایت صباحت و ملاححت بود و دارای پیشانی فرخ صورت
کشیده چشمان گزشت گیرنده دانت و نگاه پرشمست و
چنانچه مرحوم پدرشان ملا با (۱) پیشوا و اخام طائفه یهود
بود و در ریخ و تنوی معروف و بشهر و والدۀ ماجده نان سماء
پسار خانم (۲) بعلت و عصمت و تند بصر و تنزیه و عبادت
و مخافه الله موصوف و در نزد خواص و عوام معروف بودند بواسطه
ایمان و زله فوق العاده خواجه ربیع برادر بزرگ شهید سارح
خانم والدۀ نان و سایر اخوان مؤمن با امرالله گشتند و وصیک
آیتی از آیات ملکوت الله شدند شهید سعید و شاپ مجید در
صخرمن پنورایمان منورند و مانند کره نارهوالی و اطراف را
مشتمل و روشن میداشت اگرچه در کسب و تجارت مشغول بود
ولی هم عالیه را در خدمت امرالله مصروف و توجهات کامله را

(۱) ایشان بملا اسماعیل در بازار بین تجار معروف بودند *

(۲) مرحومه گردید سنه ۱۳۱۲ اگستان چاهید در طهران مدفونست

درست و انتشار کلمه الله و تبلیغ امرالله و تشویق احباب الله
 منطوق مینمود خانه ایشان مامن احباب الله بود و تجارتخانه اش
 سخن بود الله رود و خرمن مسافران مستحسن بیباقیه (۱) ایشان
 بود و خوان نعمت از هر جهت مہیا و مانده روحانی و جسمانی
 مہیا داشت در باره مہیا و مسافر ها همیشه جوانسردی
 و سخا نشان میداد و بدین ملاحظه مرتبه و منزلت هرکس را
 دلچسپی زمهریاتی میکرد و تمام اعضا کارخانه و کاروانها محل
 ایشانرا بشوین میشناختند و اگر کسی کلمه تحفه را بر زبان
 میراند از چهار طرف حمایتها برای حمل اشیا هجیم میآوردند
 و اسباب شخص مسافرا همراه برداشته به بیت مبارکش دلالت
 مینمودند. خرواه آشنا خرواه بیگانه چند شبانه روز بنقصای
 ظاهر و باطنش متنعم و مزوق و پیوسته جشن سرور و شریک و
 اشیرین راکل و شرب صیبا آماده بود و اسباب تذکر و مناجات
 فراهم و موجود هرکس با حضرتش مراجعہ یا ظرف مسامله بود
 احترامش میداشت زیرا کہ بایک سمیت روی خندانی بایار
 و اشیا بر ضرور میکرد در دوستی با وفا بود و در تجسسارت با
 صداقت و امانت و صفا پیکارکنه مباشرت مینمود از روی کمال

(۱) که فعلا نمازل آقای میرزا فتح الله خوشنکه مستروف

ببخارا است و ایشان از بهائیان مسرورند .

صمیمیت و شوق اقبالان می نمود. و با معرفت و بجا خاتمه
 می یافت. زیرا مایوسی و سستی رخداد بر وجودش خلق نکرده و
 زچین بدامنه خیزد پرستی در نهادش و دیمه نگذاشته
 در عقیده خرد ثابت بود خرد است و جانفشانیه مانند کوه پرشکوه
 را سخ و روایت در تپش و تپش صلابت می نمود. و ارجها بود و از
 تظاهر برها بکوی پاک و سیرا در زندگی بی لکم بی آرایش
 و در برین نظر و کردار استحق هر نوع مدح و ستایش جداقت و صراحت
 شمارش بود و سیادت رسالتی و نوروتی و وضع رفتارین در
 مدرسه اخلاقی در سن و فاقی آمرخته و آتش محبه الله بال و سر
 سوخته در درستان و نا تمام صدق و صفا بود در میدان
 خدا مید و مستعد از برای هر جور خفایان و تعلق و چاپلوسی
 در گریز بود و از ساخته گی و زهد غرضی در برهیز و از
 اظهار عقیده خود که بیعت خویش میارزید ابد استیحا ش
 نداشت و خجالت نمی کشید بلکه بکمال قدرت و قوت اظهار
 میداشت خلاصه نموده حقیقت بود مثال برگزیده صمیمیت و
 معنویت با وجود یک قلب نیبیا پاک و متان و در مجا فل انس
 بیازان سر میبرد و تا واسطه شب بیدار بود. همچنین در اسرار
 همیشه مشغول باور و راه کار بود و اهتمام شدید بسادای
 غرائض دینی خود میداشت هم درازای قوه ناطقه بود و هم
 صاحب لحن و صوت پر جاده به و از تاثیر این قوای خدا داده

چنان نبودی. در مستمعین و حضار شنود که کوی المیه را
 منجذب باز خود می نمود کرده و دلها را زوده و سرورقت
 مناجات می خواند انسانرا بکلی مست و خمر میدانت بطوریکه
 انسان محیط خرد و کشاکش زندگی را فراموش کرده در عالم بالا
 سیر میکرد و از هلاقی مادی بکلی منبرامیگشت. شماره در انتظار
 برد که چه شخصی وارد این شهر شده تا بدی یرائی و مهبان
 نوازی نماید. یا که بعضی بستر بست تا بمیادت و دلجوئی برود
 چه شخصی بیگار است که از او رحل خود جدا دهد یا در سایر
 تجارتخانه ها بنگجاند و مشغول کار کند هرگاه میشدید بین
 دو نفر که صورت و تقاری حاصل شده فوراً بملاقات فرد نبرد
 علیحده رفته زینت و اصلاح و آئینی را فراهم می ساخت بعد از
 طرفین دعوت نموده شام مفصلی میداد و کمال روح و روحان
 قنیه را خاتمه داده مصافحه و ممانعه و تجدید عهد شروع
 میشد و اگر کسی از دوستان گرفتاری از پایش حاصل میشد
 آنچه کمک مادی بود کمک مادی میکرد چنانچه بسا واقف
 میشد پول موجود نمیداشت از دیگران با منفعت استقر اض
 میکرد و با آن شخص میداد و اگر گیرودار حکومت بود سینه را سپر
 بلا میکرد تا موجب آسایش و استخلاص آن شخص فراهم نمود
 این بود که در خانه اش شماره جمعی چشم داشت فیوضات
 مادی و معنوی داشته زمانند پرانه درورش میگشتند و در منزلش

اینکظم بیانہ و آیتنا و احیاءیتدیان از هر طرف هجوم مینمودند
 و این مسئله اسباب جعد و حسد افکار میگشت گرچه علی الظاهر
 اسباب ایراد مفقود بود ولی در احوالی قلب نیران تمصیب
 تکمال شدت در وجود و صیجان بود و عوارض بوسایل تنبانه و
 مکاتیب شهری بر او هجوم آیدید میکردند و محروم از حجاب
 این شب نورا نورا آرزو مینمودند و ایشان در کمال قوت و
 استقامت وحیدان نریا مانند مد سکندر مقاومت از سیاح
 مختلفه میکردند و نظیر بیان مرصوص میداشت و اینتا بدگسی
 میفرمودند و همیشه مشغول خدمت و اوقات فراغت بتحصیب
 و تشویق و تشجیع بیانیان می برداختند و در رهتبه دوم سه
 مجلس عمومی فراهم مینمودند و از هر جلسه بی یک نتیجه در
 خدمت پسر الله میگرفتند بیروسته نتیجه کلام مبارکتر این بود
 " بسیار خوب نتیجه این مجلس چه شد " و بالاخره موفیقین
 باخذ نتیجه مادی یا معنوی میشدند و در ایام مبارک ایشان
 اغلب تقرا و ارازل و ایثار شیره و وجهات بره بی داغینند
 که مرتبا میگرفتند و هیچیک از اجناد چار مضیق و فشار نبودند
 هر کس بفرایور حال خود مشغول کسب و کاری بود و اغلب
 جوانها را بتحصیل دروس تبلیغ و مباحثه ترغیب میفرمودند
 و اشخاص بیگانه را در نزد این بان میگذاشت و مشغول کار
 مساخت و از این جهت از فشار اقتصادی نروده ملت را این

میداشت و در جمع آوری آغانه و جیره خیره و حقوق الله کمال
 همت میدول میداشت و خود بتکلمه پیشوائی مینمود و سبب
 تشویق و بنگران میگفت که اغلب اوقات مبلغ گزافی در صندوق
 مخفی موجود بود بشد محرمک اتباع اراضی اطراف حظیرتالقدس
 شد و در تکلمه بشعیر بیت مبارک بغداد و تأسیس کتابخانه
 امید جدیدت فوق العاده بررز میداد و این مسئله بیشتر
 استباب کینه و بغض متحصین گردید بطوریکه در نزد مجتهدین
 شهر اجماعی کرده و در مساجد اوراقی مسجل و مسموم نموده
 و از حکومت شهر شام آزادان نام الدوله نقل ایشانرا چندا
 تقاضا نمودند و حکومت وقت اکبر میرزا عارف الدوله پسر
 ظل السلطان والی کرمانشاهان بود حکومت وقت که همواره
 آلت داشت و مطیع محض علما بود و خائف از هیاهو و وضو
 طالب بقای خود و حفظ مقام خودند جواب امید بخشی بعلمای
 داده و تشهید اخطار نمودند که بایستی از شهر بروی و وقتا
 مسافرتی نمانی شهید هم باکمال قوت قلب ایستادگی نموده و
 حضورا با حکمران گفتگو کرده بزد که من داد و ستد و مطالبات
 زیاد دارم و مسافرت من لطمه بزرگی بتجارتخانه وارد می آورد
 بقتلای و خلاقی مرتکب نشده ام قتل وزناتی نکرده ام انتقلون
 رجلا بقول ربی الله و شروع به تبلیغ حکمران مینماید
 خلاصه پس از مذاکرات زیاد حکمران راضی نشده و بی غوری

ایشانرا امر میدهد ولی شهید سبب خواسته که چند روزی اجازه بدهند تا احبابها تصفیه بشود بعد خارج شوند حکمران باین درخواست اصرار اجابت میکند اما بشرط آنکه یکتر پولیس پاسبان روز با ایشان باشد که ظاهراً از گزند اترار محفوظ بمانند ولی باطلنا میخواست با کسی ملاقات نشود شهید قبول نمیکند ولی بواسطه اصرار و ابرام حکمران چند روزی پولیس را نگهداری میکنند بعد باینکه تمام لاشتی مخرج میفرمایند و تنها و بیحجاب در کوچه بازار میروند میفرمایند (۱) و این بیشتر سبب عدالت اهل عدوان میشود و بادیت و ابدان تمام میکنند تا آنکه اهالی رسماً نفی ایشانرا درخواست نمودند لذا حکومت ایشانرا شهید نمود و در لیسه صافرت ایشان بجهت نام قدر رئیس التجار و صولت الملك بدست (س: ر ۱۰۰) نوکرش شبانه صندوق آهن و در حجره ایشانرا شکسته بقدری اسباب صندوق ایشانرا بردند و همچنین در حظیره القدس اثاثه که داشت بردند (۲) در این بین

شهید که خود را در مضیقه می بیند و هر قدر امر و اموری روزی میگذارد آتش محبة الله بیشتر شعله بر میخورد. عرایضی به حضرت عیدالنبیاء عرض و نکمال اصرار آرزوی قربانی و شهادت میکند قبل از عیدالنبیاء از این عالم بیرون رفتن عیدالنبیاء بشود و از امتحانات مضمون بماند و در میدان قربانی ثابت قدم بماند در جواب عرایض چهارلج از مقام اعلی نازل میشود و فریادش را قبول میفرمایند در یکی از آن چهارلج تصبیرونی میگوید "یعقوب یعقوب ترا میخواهم" میفرمایند و در دیگری میفرمایند "مقلی العصوصی آن جناب و سایر احباب که تمنای جسمان شهادت بینمائید و آرزوی جانفشانی در سبیل حضرت احمدیت میکنید" "جان من و جان آنان کلا در سبیل جمال مبارک خدا باد امید چنانست که گل بازروی خوش برسم" و در دیگری میفرمایند یا ایشیا النفس المطمئنه ارجسی الی ربك راضیه مرضیه و در آخری پس از انجام کاران نفاذ داده میشود (یعنی شهادت) اینست ذیلا سواد هر چهارلج مرقوم میشود :

جناب آقا امیرزاده یعقوب : اخوی خواجه

ربیع علیه نبیاء الله الابهی

هو اللهم

ای میلید حضرت ابراهیم خلیل نامه شمار مید و شنارت

(۱) در ره منزل ایلی که خطر هاست بجان

(۲) شرط اول قدم آنست که جشنی با کسی

ما که داعیه دل دیده بطرفان بسبب

گویند اجل هم رخا نه ز بنیاد پیر

بنام جناب پیر و صالحین و اشتیاق با حیا سرور گردید اما زوایای بسیاری
 آنجناب پیرینه محراب میخواستند که در این شهر هم تمیزش اینست کینه
 انسانک الله نوروز آید که شورا میآیند ایلیا منادی بملکوت الله یا هم
 ایها مناد که هشت تا بیرونش آید که هشت تا رطل نه است
 از خود اخرا هم که در رطل جمال میبارک باشی اما بشمانی و حزن
 در واقعیت ذات احدیت مستحق و مجال است این ندامت و حزن
 در عالم الغایست که در عالم حق در حقیقت کائنات و در مجالسی
 استماع و صفایست نه همین با تهنیه در مرایا اگر تشویش واضطراب
 را نکسار حاصل نمود و ظهور شعاع مختلف گردد و لکن در
 حقیقت قیاب ابتدا انقلابی نه اما طبع کتاب منوط بدان و اجازه
 توضیح اینست و اما انقلاب ایران قدری امتداد ندارد ولی عاقبت
 روح چون جان باست یا مع الله العزیز و الله محترمه تحسین
 ابداع این آید از این در طبعک الیهها الایهین ع

بواسطه جناب آقای امین احسن افغان

کرمانشاه جناب آقای امیرزا یعقوب

مجله متحده علیه البها الله الایهین

و به کلمه الله

ای ثابت بر ایمان نامه بیستم شعبان سنه حالیه رسید
 از پیشین شبهاست سرور حاصل شد زیرا دلالت بر این میفرد که

علماء را از تصور خواجه است مشرق الاذکار در ایام رضوان مجمع
 بار و افکار بود و در نهایت شکوه ظاهر و آشکار از جهت محلی
 که عرض مظهر در آن دیده شد داشته شده بود خیزنده و قسلا
 مشرق الاذکار گشته و در خانه حوالی نیز خرید گردیده نهایت
 سرور و حیرت حاصل گردید و لکن از جهت صمود اخوی بزرگوار
 ربیع بدیع حزن الیه حاصل گردید و لکن امید چنان است که
 این ماتم شمارا اسودد رخ نماید ربیع بملکوت ربیع صمود
 نمود و آن جان پاک بدروه افلاک شتافت و در جهان ناشناسی
 بشور عفو و غفران الهی بدر کشید و معنوی آرزوی خوش رسید
 اما باز ماندگان آن سرور آزادگان امید چنین است که در
 غیابان گستان او بطراحی گهای حقایق و معانی پردازند
 علی الخصوص آنجناب و سایر اخباب که شمای جام شهادت
 مینمائید و آرزوی جان فانی در سبیل حضرت احدیت میکنید
 با حبابی آنسامان یکیک نهایت اشتیاق من ابلاغ دار جان من
 و جان آنان کلان در سبیل جمال مبارک فدا باد امید چنان
 است که کل با آرزوی خوش برسم و طبعک الیهها الایهین
 شوال ۱۳۳۲ عید البها عباس

طهران بواسطه جناب امین کرمانشاه

مخلف روحانی و اسمعیل زاده جناب

ای ثابت پریمان نامه مورخ به ۱۹ جمادی الثانی سنه ۱۲۳۸ رسید الحمد لله حضرت خان بهائی بآن اقلیم شتافت و بتشویق و ترغیب پرداخت مجالس تبلیغ منمقد گشت محفل نساء تاسیس شد انجمن ناپید تاسیس گردید امید چنان است که فیوضات الهیه شایان وارزان گردد و نفوس مستبته و متنبه شده بخاطر اطمینان رسند و راضی از خدا گردند و مرضی درگاه کبریا شوند در قرآن میفرماید یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه حضرت خان فی الحقیقه جانفشانی و از قدما یاران پارچود ناتوانی جوان بر نداشتند در محدودیت الهیه در نهایت همت میگویند از خدا خواست که ایشان و شایع یاران موسیق محمودیت آستان گردید بطهران مرقم دارند که بهر تسمی بلند شخصی کامل بکرمانشاه بفرستند اگر آقا میرزا یوسفخان همت نمایند بسیار موافق و جناب میرزا محمد خان تهریزی نیز عاقبت سفر حضور آن دیار خواهند فرمود و علیکم البها الابهی ۲۵ رمضان ۱۲۳۸ عهد البها عباس

ای بنده باوقای حضرت معصوم فی الحقیقه این واقعه جریحه داملمه بود انصافاً پیرفتاحی زین سرسامانی شد و از جهت دیگر موجب آتشی بود زیرا در مقابل این بلا زایت و نسا برافراختن و ثبوت و استقامت بکمال قوت ظاهرآ و شکر نمودی بنده صادقی حسی مقید و اتق انت و صمغی بلا یا مصائب این دلیل بر حق درگاه کبریاست تا در زاریا بلا یا ناسی بجمال کبریا نمانی و از این موهبت عظمی بهره رسانی گیری اما امور تجارت انسا الله در باره نظم ترتیبی خوانند یاقت حال مشغول ترتیب و تنظیم گردید نمایند میرشد بخیر از انتظام و التیام امور ضرورت اقتضا نمایند تا این حضورید و علیکم البها الابهی

۲۲ پیچده ۱۲۳۸ حیفاً عهد البها عباس

حضرت شهید که بزیارت این الواح مخضر میشوند و جد و سرور زیادت میباید کف زتان و شمله کتان اظهار مسسرت فوق العاده نمایند و فوراً صد مسافرت میکنند و یکمجلسه و شتایی بظهران و همدان میروند و چون طرف دادوستد بکمال اغلب شجرهها بودند تمام حسابهای تجارتی را تصفیه میکنند و در جمیع نقاط امری دوستان ترا چشم روشن میدهند که قرانی ایشان قبول شده است و عنقریب شهید خواهند شد و با بعضی از خردمندان نیز و داعی می نمایند شجعه در زندان برآورد خود مزده

میدهند والاح مبارکه را ابراهیم میدهند و مخصوصا وصیت میکنند که هر وقت خیر برگ برایشید یا باد اضحی و سوگواری نماند رجاها بیزنی و قیوم بدی بلکه بایستی اگر بیل سرا میخواستی تیرت و بیبونی بدی و سر سجده و شکرانه الطاف الهی بگذاری تصور کنی هر کسی من است نه خدا مادر قدری تصبیحت میکند والاح مبارکه را تمییز مینماید که فرزند جان عبدالیهما^۱ خدمات تو را قبول نموده و نوشید زنده خواهی بود این خیالات و از خود دور کن چقدر انخاص هستند که فدای ما را در امر کرده اند و خدمات آنها بمثابة جانبازی است و آنها هم شهید نامیده میشوند تو هم یکی مثل آنها شهید زنده خواهی بود هشتم پسران عبدالیهما^۱ جان و سیم فدای حضرت مولی الوری^۱ شاید حضرت عبدالیهما^۱ در اراده مبارکه شان بد حاصل شود چنانچه دیده ایم در انبیا^۱ قبل هم بگویم پیش میفرمودند بعد نظر حکمتهای یافته بد حاصل میشده حال تو بایستی پیش از وقت زندگی خود ترا خسران کنی حالا بگویم پیش کدامیک از دخترهای احبا^۱ در وقت تو در آمی که با این در خانه باز آمد وقت دوستان تنها نباشی و در خدمت هم ازین دانسته باشی شهید در جواب میفرمایند ما در جان تو فرمایشات حضرت عبدالیهما^۱ را بخوبی تصور میکنی یا آنکه مرا احب می بینی این کدامیک از سخدرات احبا^۱ برا

بیم و در جنگال این بیوه را و جوش خاربه بیندازم من بایستی فانی بشوم و هر قدر سبکبار باشم بهتر است (۱) متغیرانه باد زینگونه فرزند جان غرضام شهید بنوی خوبست یکفتر را همراه داشته باشی که برای سست و شورگن و دهن حاضر باشد شهید میفرماید شما را ضی نشدید من یکفتر ابد بخت کم و سرمایه زندگی او را فنانماید خلاصه دعوت و اصرار مادر راجع به عروسی در شهید اثر نمیکند و حکم آوردن تمام میدهد و مادر مطلب را تمییز میدهد پس از صرف تمام و تلاوت آیات و مناجات بخواب میروند و فردا صبح خیلی زود بلند میشوند و کلیت خانه را آجسته صدا میزند که سوارورا آتش و جای حاضر کند و مشغول مناجات میشود بعد افسراد فانیل بیدار میشوند پس از ترتیل آیات و مناجات و دعا میکنند و همراه حاجی میفریب جانان فرمانشاهی یک دستگاه کالسکه میگیرند و در آنسرای زمستان بر فرا بوران عازم کورمانشاه میشوند خلاصه چنان فکرشهادت در مشغول رسوخ یافته و بهالتی انداخته که مرگ را چون عروسی استقبال میکنند

(۱) بارش هم سرانست در این ره باری

سرسنگین بگفتندیم و سبک بار تقدیم

(جیرت) شیخ الرئیس

«تا آنکه کسی که برای زمین بزرگ جشن عظیم بپایند ی بسیمار
 بزرگ از روز شمار میکند و بفرزند است که هر چه زودتر جان پاک از
 آلاش آیت و خاک آزارد شود و بربا الاغلاک برسد بصدای :
 بزرگ اگر سر دشت گونزه من آید»

تاجی و ساری بختی و همه ساریها تا در آغوشش بگیرم تنه گ تنه گ
 این روز غری مثلانم جنگش اوله ان

پاسندن من که در هیچ شکست از زمین دلغنی سیتانده رنگ رنگ

«در خلاصه بیکنه جلفه و شقایق توجه بکرمانشاه مینمایند و در هر

شماره ای که برآورده بر او برانعام بسورجی آید هند که زود تنس

آید بکرمانشاه بزرگه و طبعی شخصی در این منازل اقامت نمیکند

و با وجود استرمای و منتان شیان روز در حرکت بودند و بیخلاف

تعمیر و شیب تلخ در زویر و حرکت تا بعد از دو شبانه روز وارد کرمانشاه

شدند و در آنجا بی معقول جانان با سفر ایشان میکنند هر قدر

«اجرا از گردن پاکه قوی الحادیه پیشته شده ایم و سوماخیلی آید

میکنند که بخت من یکی از منازل توقف نمائیم به علاوه مسافرت

«تحتی ماهه حقوق و خطر است اجابت نشده فرمودند من یک کار

سفری دارم که بایستی در راه معطل نشوم زود بقتصد برم *

اینجا است که عشق برفلن ناپیچ آید و نیایلات دنیوی دیگر

از زمین ندارد و احصایات محمود و سیر و گری درین نیست

چهارم یعنی اینکه رجز نازین شنود و از خود بی اختیار میشود

چنانچه باقی میکند :

دیدم چون ربای صحرا نورد

در میان بادیه بنشسته نرسد

ساخته بزرگ زانگشتان قلم

بیزند حرفی بدست خود رسم

گفت گای مقنون شیدا چیست این

بیشوی نامه سری کیست ایمن

کی بوم رنگ باقی ماندن

تاکس دیگر پیراز تو خواندش

گفت شرح حسن لیلی میدهم

خاطر خرد را تسلی میدهم

نیست جزئی از او در دست من

زان بلند یافت قدر پست من

تا چشمید جرعه از جام او

عشق بازی میکم بانجام او

خلاصه شب شنبه دم بین دلو دیماه ۱۲۱۹ مطابق

۲۲ ژانویه ۱۹۲۱ ساعت یازده بعد از ظهر وارد کرمانشاه

میشوند و شب با خوی خود حاجی میرزا یوسف منفرد و

خانمش از پارسی و مینا وارد شده و طاق میدان بودند

صافه و صافاتی میکنند پیراز صرف نام استراحت

مینایند و فردا صبح خیلی زود از خانه بیرون میروند و حجره
تجارتی خود که در سرای وکیل الدوله است میروند و میرزا
روح الله آزاده میرزای خود را احضار میفرمایند و در مورد
مشغول مذاکره میشوند و ارمیهائی حجره را پائین میآورند
و شروع میکنند بزاز زار گریستن بعد بر روح الله میفرمایند تو
بایستی بعد از وفات من کلیه دعاها را ضبط و ضبط بنمائی و
مطالبات را وصول بطلب خواهی آوردی روزی که روحی من شود
خواستی بود و این پاکت مهور را (یعنی وصیت نامه را) میبری
نزد مستر کپور رئیس بانک ناصی و این پاکت دسترس مستر لاک کرده
را که در صندوق آهن میگذارد پس از وفات من در شهر بازار
بموجب دستور آن عمل بنمائی و در این پاکتها یکمطلب بوده
است و آن وصیتنامه بود لذا اجنب میرزا روح الله از توبه میرزا
یعقوب فوق العاده ناثر میشود که آنهم ترحم پسر استن میگرد
شهیقه میفرماید ما کار ما را بعد از او میگذارم و درصوم (۱) روح الله
زبان بنصیحت باز میکند که این چه خیالیست پسر آمده اگر
من این پاکت را نزد رئیس بانک ببرم البته طلب اعتمادش میشود
و اعتبار تجارتی شما کاسته میشود و تکلمه بزرگی بتجارتخانه شما

(۱) تشریحی تدبیر کار میگذارد ما را که دریم بانم الکیسل
عندنا بر امانه

(شاه شجاع)

وارد میآید بلکه تصور چنین بشما میدهد از این خیال متصرف
شويد علت دلنگی شما چیست مگر از ایماست کاسته شده بسا
خدای شگواسته از حق بزرگشتمی (تصور انتهار کرده بود)
در این بین حاجی میرزا یوسف متفرقه برادرش سرا سیمه وارد
حجره میشود و ملاحظه میکند چشمهای میرزا یعقوب و میرزا
روح الله از شدت گریه فرورفته شده است ولی بروی خود نمیآورد و
شهادت نیز بغیری تمام اشکهای خود را پاک و بیخنده ساختگی
صحنی زورکی میخواهد مظهر از اخوش بیوشاند که حاجی
میرزا یوسف اصرار میکند برهم منزل قدری صحبت کنیم امروز
نمیدانم چرا اینطور است غرضت تشطیل نمائیم بایک جدیت
فوق العاده و اصرار ابرامی حاجی میرزا یوسف میرزا یعقوب را
از حجره بیرون میآورد و در راه قدری آجیل و شیرینی میخورد و
هر دو رو منزل میروند در بین راه از عقب دو نفر ایشانرا متعاقب
میکند و نزدیک خانه امین الممالک یک بظهور مانده در صوم
شنبه ۲ بهمن ۱۲۹۹ مطابق ۲۲ ژانویه ۱۹۲۱
شب وفات حضرت ناطقه سلام الله علیها موزور با فرق میسارک
میگذارد و از عقب دو کوله اصابت نموده فرق را بر پشتان و نور
بزمین افتاده ندای آهس را لبیک میگوید و زمین بران برف صبح
را بخون خود رنگین مینماید و در سن ۲۲ سالگی در جوهر رحمت
کبری مسکن گزیدد و ایشانرا آخرین شهید دوره میثاق میتوان

معیوب نمود زیرا این اقرار بیان کسی بشهید نشد و حاجتجوی
 میرزا یوسف که همراه ایشان بودند با یکدست و جهت فوق العاده بی
 منزلت کتاب بطور آید و نقطه عبارت نویل را ادا نموده (محبوب
 را کشتید) و غش کرده بدینوش و فوق عرق سرد شد پس از
 یکساعت بدینوشی بزرگمات یوق الیاده و خداقت طبع بهوش
 آمده پس از تحقیقات زیاد معلوم شد بدیوب میرزا یعقوب
 آمده حالت تاری با ایشان دست میدهد و وصیت نامه ای
 میخواند و میرزا این الله را وصی خود قرار داده و حاجتجوی
 میرزا یوسف از حالت تاری ایشان بی میزند و ایشان را منزل
 میبرد که ناگاه بدست ج. م. شهید میروند و در جزوار رحمت
 کبری میگردن و با ویدی می آیند بر خوانند و محترم پوینده مانند
 که قبلا حاجی سید حسین حاجری بجهت کن بلای و حاجی سید
 قلامحیی میرزا محروم بسینه زنی قتلای قتل ایشان را میدهند و قاتل
 ایشان را از انصار بقیه برآورد و از اولین رکاب امام زمان خطاب
 میباشند و چند نفر از برای این خدمت حاضر میشوند ولی قضا
 بدست (ج. م. م. م.) ایضا میشود و پس از شهادت میرزا
 یعقوب بیعت بر تکبیر جمعا عکس برداشته و از این خدمت که
 با سلام و سلامان نمودند و خبر روایات کردند و عکس ایمن
 بیعت قبلا موجود است و در هکجا میخانه ها بخروش میروند بسی
 مناسبت نیست که بگویند

قاضی بغیال خلد اندر تک و پوست

فاصل که شهید عشق فاضل ترا از راست

نردای قیاسم آن باین کی مانند

آن کشته دشمن است و این کشته دوست

و اما قضایای دلخراشی که پس از شهادت میرزا یعقوب رخ داد

آتش محبت الله را در دل ثابتین شعله رو میسازد و قلمرو میگدازد

و دیده آرا تیران و دلهارا بران میکند همانا جوانی و غربت

و یکمی و ششهای شهید است جسد مبارک چند ساعت با فترق

شکافتن روی گل ماهره بخون یکی سنگ میزد دیگری لنگ میزد

یکی آب دهان میآنداخت و دیگری خاکستر میپخت یکی باشت

میزد و دیگری باصا و لنگ و احبا نیز برای اظهار طغی نداشتند

فرواح م. م. م. قریب دهنست نقر از نوکرهای خود را مسلح

نموده در کوچه بازار متفرق و فرد فرد احبا بر تشدید کرده و خیال

قتل عام داشتند و احباب اغلب مخفی و ستواری و آنها تیکه آشکار

بودند سرا مشغول تشریح داری و ستواری بودند و چون این

تقصیه در شب وفات حضرت فاطمه بتول سلام الله علیها بود

نورا اخبار دکان بازارها را بسته و دستهای سینه زن در ایاب

و دهاب و از این فتح نمایان بر سر و آلتها بودند و طلع و قلع

احباب را خدمت برب الارباب میپنداشتند که جناب میرزا

پرسفغان مبلغ ثابت و جدائی قریبی بایک شهرت و استقامتی

وایک حالت است از روحانی باطنی مجزون ولی ظاهر امتیاسیم
 و خندان به نیت از آنها بیرون آورده محترم و مؤدب با کمال
 سکون و وقار با داره نظمیه رفته و خود را برادر بیسوزای مقرب
 معرفی نمود و از این جان بازی و فدکاری کمال مسرت و ابتهاج
 اظهار مینمود و با جمیع همایان نظمی و اهلنا تبلیغ میفرمود از هیچ
 نفسی آزرده نگردد و از هیچ تهدیدی ایمن و نترسد تا بسبب
 علوی اکتیخان و با جمیع صنایع و جمیع مبارک را زوی لنگه دری
 گذارده با چند نفر پلیمس مصلح و سرایز با سر نیزه میرزا یوسف
 خان را از ظلم و ستم بیارک را از عقب رون منزل شهید میبردند
 و صدای هتاه و قویل و قال را از جام دلجاره "صومنین" از
 مسافت بیخود شنیده و پیشو میبیکردند و نفس میدادند
 و با او میزدند و صیحه و غمگین میگفتند و میگه میزدند و عساکر
 میزدند از آنها میبا خاکبستر میروفتند و همه زبانی محتمل در هزار
 نفر بیعتی قید مبارک رون منزل شهید میروفتند و از دست
 بطوری بود که پلیسها قادر بر جلوگیری نبودند و جناب میرزا
 یوسف خان با یکمنابت و وفاروی زمین و وفاروی باین خلق و جمیع
 مبارک بظناره کتان تیسیم میفرمود ندکه در مسند سیاه اثر میکرد
 ولی در لوب قاصیه این اشخاص اثر نینمود بلکه در اندیت
 و اینها پیش از پیش از اراضی مینمودند و با یزید الکانین الا خسارا
 بهر شخص ایستاد و جمیع کارها را بخارن غریب بیان میفرموده برده

و شبانه شبانه میرزا یوسفیان میرزا روح الله (۱) چسند
 مبارک را در عوض تا پون زده شبته با گلاب و عطر خالص منظر
 نموده و انگشتر اسم اعظم را با نکتت نموده و میرزا تکلیف
 بوسیده و روئیده و روح نموده در متبره پیوسته در جای بسیار
 منز و با صفای اہت با نکتت گذارده و میرزا در کت نما باز
 هم آن تراب منظر را بوسیده و در نیمه شب با پولیسهای مامور
 بمنزل شهید هودت میمانند و تمام شب را مشغول ورود و
 انداز و مناجات بدرگاه پروردگار میباشد هنگام طلوع فجر
 باز هم پیغمبر میبرد و زبانی میمانند بعد از تاسه شبانه روز
 همچون زار و ویدائی سخت در تمام شوارح عام و کوچک و بستان
 کوچک قدم میزدند و آواره بودند و هر قدر احیا تا کتید و با سرام
 مینمودند که در این متوج میجان صوملی ایشان از منزل خان
 نشوند و مزید بر علت نگردد و ملاحظه حکمت نمایند ابتدا
 اثر نبشیده و تانیه های شب بخورد در کوچکها قدم میزدند
 و بیم و ترس از این خلق نداشتند و میفرمودند تا تقیاس
 بدانند بهائیان جان دادن در میبیل جانانرا بهترین عطای
 یزدان میدانند و علاوه بر این جوان فایده این چسند
 ناتوان چیست پس در دست اینقطره خون نالایق هم در این

(۱) میرزا حسن زاده الله خان هوشیاری هم دعا میکنند که در شمل
 شرکت نموده

راه ایشان شود الی القدر کلاماً خلاصه با جزوای برآمده محققان
روحانی، ایها نورا، ما نیز بر نفس قنوتین نمودند که منجس
بمسافت چارم از مقصود شد (۱) - و فرودای شهادت در تلگرافی
سخاوت شد یکی با رضی مقصود باین مضمون: (عیناً عبد البها)
عبادان ایوالله، سنجیدگان مضربین الله - و دیگری بجهت
صمدان ایوالله، سنجیدگان عظام، الشهبوره بحاجیه خانم که
نورا نظر شفا شای، جگر گولته بنعمه ایها اطلاع میدهند و شربت
و شیرینی سنجیده ایلیکله و مجلس داما و نوا و شکر از قبول قربانی فراهم
میسازد با لیلی شریفی و از ای طاق میستون... (الله ایهتی)
میگوید و به عبارکه متجاوز از اورد نیست نظر بود نه کلاب میدهند
و نیولینی شمسیت لیکنند میرناید... فرزونی یعقوبینت... تعشام
حضان یقدری نوحه و ناله میکنند که دارم شکسته حیا نایب میکند و
صدای آه زورانیلا بیخته خانه بیروز... شهد الله از این اجداب
روحانی و با استقامت ایمانی گوئی شفیق را از رجال زبون و نایب
انتخاب روزگاران موفقان، گوید و صفحه تاریخ را از این ندادکاری
برجسته و در حقیقت نال و نود خلاصه نکات ذیل برای مورخین
بطور ضمنی و برای تلگرافسازان خواننده محترم مخصوص قابل دقت

رتوجه است -

۱- جوان کلیعی کاتانی که پسر معروف دنیا است، بجهت
میشود که در ایستاق رحیدان نریدای بی ناظر زمین بدین
ترس و بیم در مقابل شصت هفتاد هزار نفوس عوام کالبهرام که قتل
آنها بواجب و دشمنان و ارحامزل میدانند، عرض اندام و مقاومت
مینماید .

۲- قضیه شهادتش که بطور وضوح بر رخسارش عیان بوده

آیا مکاشفه و الهام است یا اصفا و احاطه ؟

۳- رعد و صریح قبول شهادتش از مقام حضرت عبد البها
و تصدیق آن بمصدق احزان قلبیه عبد البها و ناله مقدسه
که در واقع صدق این بیت است زهرا شیده شد پس از
شیدن خبر شهادت حزن شدیدی بوجود مبارک و ناله مبارکه
رخ میدهد خود کشته عاشقانه بر خونستان نشسته راندگاه
بر جنازه يك يك نماز کرده .

۴- ندادکاری و گدشت چنین نادانی از طفل هنر و جگر گولته

خود در راه امرالله که کمتر تاریخ نشان میدهد .

۵- استقامت و جانبازی میرزا یوسف خان ثابت که در

مقابل دوسه هزار نفر لچاره لجام گسیخته بزرگ و آرزوی شهادت
بشد و بگوید من میرزا یعقوب متحده هستم شما شهبانها را شهید
نمودید بیایید مرا بکشید و اینهم از نواد تاریخ و از خصائص

(۱) - جناب وجدانی در اروض مقصود بود که صمد حضرت

عبد البها را زانی کند .

این امهظیم است که یکتا آدم بجای برادر ایمانش آرزوی
شهادت میکند و بنظر شهادت و استقامت از خود ظاهر سازد
۶- کفریاداش ظاهری و پوری نیست مرتکبین شهادت
مرحوم میرزا یعقوب متحده که هر یک بطرز خاصی درین عالم
بجزای اعمالش رسیدن را ای آن امانی کرمانشاهان میسوزند
که جمعی محرک واقعی بودند چگونه دست عدالت الهی
انتقام کشید باینکه **هی مفاد الله یعمل ولا یعمل عنقریب**
عبرة للناظرین خواهند شد:

تصمیم

مدتها بود که نویسنده این مطهر طالب تحقیقات عمیق
بود که مواد تاریخی صحیح را از منابع مرثیه تحصیل نماید که
چیزه کوچک را قدری مفصل تر نماید که طبع شود ولی مرفق
نمیشد از دوستان که میخواستند با چشم گریان راه سوزان
عین مطالب را تکرار میکردند ریاد ملکات فاضله و مسکام
اخلاق شهید ذکر اخلاق ستوده اش میشد و از بیگانه و اغیار
که تحقیق میشد اظهار میکردند *** بیانیها پیچیده دارند که**
چون کشته شوند باز زنده میشوند حالیکه از کشته شدن نمیترسند
پس بگذار کشته شوند *** بلی کل نفس ذائقة الموت** دیر باز بود
میر برای همه میرسد ولی سرگه یا انتخار و شهادت در سبیل
بروردگار آنچه با این عظمت را اختیار بامردن عادی بفرق بسیار

دارد یکی از برای خاک جان خود را شلک میکند یکی در سبیل
محبت رب الافلاک به بین تفاوت ره از کجاست تا یکجا
بلی تفاوت از زمین تا آسمانست از امة الله المنجذ پیسه
والده شان خواستیم که آنچه اطلاع دارند بنویسند بلی چه
بهم تا شانی نمیرودند *** قیوش هم جیگم مثل اندله آتسر**
مسوزه ولی چون آمدند درون خدا حافظی بکنه گفت نرسه
نشانی نیست من گریه نمیکنم شادی میکنم کاری نکرد شهید
شد آیا ممکن میشه من راه داشته باشم و جایش را به بنسبم
این نلمات بقدری تاثیر نمود که دیگر چیزی نپرسیدم تا اینکه
در بهار ۱۲۰۸ شمسی شهری ۱۹۲۹ میلادی که میرزا
یوسفخان ثابت وجدانی به کرمانشاه آمدند در ضمن صحبت
تقاضا شد که بی کم و زیاد مشهودات و خاطرات خود را راجع
بجریانات شهادت مرقوم دارند تقاضای بنده مورد قبول واقع
شرحی مرقوم که مینا آنچه مرقوم داشته اند و بخط خود نوشته
اند و حاضر است ذیلا مرقوم میگرد:

در تاریخ پنجم بیون ثور ۱۲۱۱ این بنده یوسف ثابت
وجدانی بجنم سیر مسافرت و تبلیغ از طهران حرکت نموده و
چند روزی که ایام عید رضوان بود در قزوین در خدمت حضرت
حکیم الهی (۱) طالب تراه واجباً الله رحی فدایم پس برده
(۱) آقای میرزا موسی خان حکیمباشی کرمانشاهانی الاصل و ساکن
قزوین

بسیار است. حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که من در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «مَنْ رَأَى نَبِيَّيْنا مِنْ بَعْدِنا فَمِنْ بَعْدِنا» هر کس از ما را ببیند پس از ما، پس از ما است. این حدیث در صحیحین و مستدرکین و غیره آمده است. حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که من در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «مَنْ رَأَى نَبِيَّيْنا مِنْ بَعْدِنا فَمِنْ بَعْدِنا» هر کس از ما را ببیند پس از ما، پس از ما است. این حدیث در صحیحین و مستدرکین و غیره آمده است.

آنکه در حدیث آمده است که هر کس از ما را ببیند پس از ما، پس از ما است. این حدیث در صحیحین و مستدرکین و غیره آمده است. حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که من در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «مَنْ رَأَى نَبِيَّيْنا مِنْ بَعْدِنا فَمِنْ بَعْدِنا» هر کس از ما را ببیند پس از ما، پس از ما است. این حدیث در صحیحین و مستدرکین و غیره آمده است.

طهران - براسطه جناب امین

کرمانشاه - محفل روحانی و اسمعیلی زاده جناب

میرزا یعقوب متحسبیده

هرالله

ای ثابت برپیمان نامه من به ۱۹ جمادی الثانی سنه ۱۳۴۸ رسید الجمده حضرت شان بهائی بان اقلیم شانت

و لیکن بی رویه ترقی بود اخت مجالس تبلیغ منعقد گشت تحصیل
 نشانه تاملان شد. انجمن تالیفات تالیف کردید اینهم چنانست
 که هیئت علما تهیه نمایان و باروان گزید و دعوت ختم شده پیغام
 مطمئنان فرستاد راضی از بخند میگردند مرضی در راه گنجا شوند
 انزق و آن چیزها به یا ایضا النفس المطمئنه ارجی الی ربک
 از هیئت انجمن هیئت استانی فی الحقیقه چنان گفتند و از قدمای
 ایازان با وجود ناظرانی بجو این بیزا دستند و در صورت آینه
 در گنجا است گفت یکوشده و رفتن اخوانم که ایما و عنبر یازان
 شوقی پذیرفت آستان گزیده پذیران مرقوم دارند که بنیر
 شخصی نمایند شامی کاملی از آنکه شاه بفرستند اقوال میسر را
 پیوسته آن است نمایند همکار موافق و جناب میرزا محمد خان
 در لایق سیر ظاهر است شکر بظهور آن کار را خواست فرمود و علیکم
 السلام و غیره ۲۵۰ رمضان ۱۲۸۰ غنید البیضا بحسان
 پس از وصل و زیارت این طبع منعقد در اطراف الحقیقه
 مرد و سرشاری کنعیا رفته عشق اعلان عقل و دانش را از
 کفر بوده از زینت آن ای حکمش با کمال جولان نمودیم کم کم صدای
 چون و چرا و تمرین مردم بلند شد کتب آل یسین در تحت
 ریاست حاجی سید قاسم صوفی تشکیل گشت و سید حسین
 شکر علی قربانان و اینها سرعته از بلند نمود این همه
 و هیئت انجمن موافق اولی این بنده و آن شهید مظلوم میافزود تا

اینکه حکومت وقت صام اندوله سکون و آرامش شهر را در تبییند
 حضرت متحده تشریف نود و گویا این مسئله مخصوصا اتفاقهای
 مید حسلین و کیته آل یسین بود بجهانه حضرت یحیی بر احضار
 فرموده پسر از مذاکرات لازمه و بر حسب ظاهر در لجن حکم به
 تبیین نموده و مامور مخصوصی یعنی شخص خاصی از نظریه
 مجین فرموده که صبح ایشانرا از کرمانشاهان تبعید نمایند
 صبح زود ۲۰۰۰ شاگرد حجره خود را فرستاده از حجره
 مبلغی پول برای کرایه اتوبیل و غیره راه بیارند آن جوان
 بی صفت و فارقش از دستاقتی با حال هراسان آمده
 که در حجره را باز کرده وجه نقد خرجه بوده باقیداری
 لیره و لایقه ابریشمی برده اند یاری تو را ممان نظمی باتفاق
 رفته تحقیقات لازمه نموده معلوم شد جمیع آشنایان سنی با کید
 بازنده با وجود این حضرت یحیی راضی نشدند که در بودنشان
 ۲۰۰۰ را جزو سیاست نمایند فرستاده مبلغی پول تفرز کردند
 باتفاق سوار شده طرف قصر همدان رفیق منزل بنده هم در
 همدان با خود ایشان در منزل سرکار حاجی خانم والده -
 مکرمه شان بود صحبت سرکار حاجی خانم بفرزند دل بندش
 الحق و انصاف فوق العاده بود و شاید از همه پسرهایش
 این در زنده ملکوتی را بیشتر میخواست و عشق مفرطی بوجود
 مبارکش داشت در خاطر است شی را در همدان در خانه یکی

از دیوستان ضیاعی آورد و جمعی در آنجا مرود بردند چون
 در دوسه بلای از شیدک شد یعقوب نزد بنده آمد و سرگوش
 بنده را از در فرمود بی روی خلی خسته ام میخواهم بسرم
 و بخوابم بجا میدان نام اگر منزل بیاید هستند اشخاصی
 که شکار را میخواهند میکنند بنده بهم عرض نمود بسیار خوب
 است و فرزند جان شتر مرغی بودید بعد از صرف شام ساعت پنجم و
 شش بنده با جمعی رفتم چون پدر بنده رسید در زدم خود
 حضرت حاجی خان بیست در آیدیم بعضی باز کردن در فرمودند
 یعقوب بن شام بخورد آید بانه عرض کردم خوب تو را یک حال
 تانری سینه خود زده فرمودید برای چهم با بنکم گریه خرابیده
 رفتی سینه و دندان و گوشت مرغ و خیره آورده اینها را بیدار کرده
 بپزایی لقمه بود که گرفته بودی حضرت شهید بودند چند
 مرتبه فریاد و عده میرفت پاری در آن اوقات بیکترا از جای
 جاکن کرمانشاهان را دیده و گفت که آدمهای سید حسین کرمانی
 بروی هم و با زار توین میکنند و یک از اجبارا نزد آقا و بنماز
 حیاست بیرون بنا برین بختل مده بر روانی همدان آید ا
 ابر بر مراجعت بنده پکرمانشاهان برای جمع آوری واستقامت
 اجبارا الله فرمود در حین تقاضای حضرت شهید هم قرار شد
 بپزیرد پکرمانشاهان کمانی السابق منزل را در دولت برای
 ایشان قرار بدهم در بین راه انوشیروان برگشته و فرود سسده

انگشت بنده هم از بندگسیخته نزد یک باطخ شد فی الحقیقه
 حضرت آقای دکتر حبیب الله خان مرید بختد رحمت کشیده
 و بجهت مطبعت و مرفعتی مسالجه فرمودند و التیام دادند پاری
 بعضی روز دیگر اطلاع باقیاب داده مجالس و مفاصل را
 دائر نموده و قرار شد دیگر کسی بحرف عاشقان سید حسین
 کرمانی امتنانکنند و بمنزل آقا فرود مگر متوسط آزان و نظمیسه
 ضنا در کرمانشاهان و هم از همدان اقداماتی را سا بظهران
 برای عودت حضرت یعقوب بپهل آمده حکم آید مینوی بر رجوع
 ایشان از ظهران باد و همچنین بانکه شاهنشاهی کرمانشاهان
 نیز سخت با حکومت وقت طرف نده که بانکه مبلغ خطیری بنا
 متعده طرف حسابست و اینها بنهم مبلغ گرانی با تاجار و کسبه
 باید بپایند و بیکر و بیزاد از حاج الدوله مجبوز بادای اجازه
 مراجعت کردید سخت سید حسین را جواب داد که اختیار از
 دست من خارج است و چون حضرت یعقوب مراجعت نمود
 بجهت رنج خسارت و شبهه و تدارک دین خود دوسه سفری به
 بندان رفته و تجارت خوبی نموده از طاتی که در کرمانشاهان
 بود سید حسین کرمانی سید شهر آشوب (بیستمیرزاده) رشق
 را خصوصاً برای صلح و آشتی نزد یعقوب فرستاد که چون تما
 را بحکم آقا تبعید نموده اند و حال مراجعت نما بشتر نسات
 آقا بپزیرد خوشست یک مجلس شش نفر آورده یک پیاله جای

منزل آقای مولی فرموده مراجعت نماید و ایداً تعرضی هم بشما
 نخواهد شد بلکه کمالی ملاطفت و مهربانی هم بعمل خواهد آمد
 فقط برای اینست که مردم بدانند شما با اجازه آقای حاجت
 نموده اید این کوه ثبوت رویش را استقامت راضی نشده عرضها
 با حضور بنده جواب فرمودند که راست است آقایان دیگری بوسه
 تعرضی نخواهد کرد ولی مردم بخواهند گفت که یعقوب از امر
 تبری چیست باید این برای این تو همین امری راضی نخواهم
 شد یاری بگیر آن بنید شهر آشوب آید و التماس را نیت نمود
 حضرت شهید راضی نشد و آخر الامر جواب فرمود خوبست
 جناب آقای منزل آقای میرزا اعلیخان سرتیپ تشریف بیاورند که نه
 منزل ایشان باشد و نه منزل بنده یاری بر آن که میکنند
 چنین که بلا کسی مایوس شده بودند نظری برای اعدام و جسد
 مبارک یعقوب مبین نبود در آن اوقات حضرت یعقوب که از بند
 تازه آمده بود مسافرتی بهمندان نمود زمانی که در همدان بود
 برادر بزرگ ایشان جناب حاجی یوسف متحده با خانم خود شان
 منور خانم از طریق بندرستان و همدان به کرمانشاهان آمده
 در منزل حضرت متحده ورود فرمودند میرزا روح الله شاکرد
 یعقوب تلگرافاً اطلاع ورود حاجی یوسف را بهمندان داد جواب
 رسید که ایشان را بدین برای نماید تا خودم در همین اندر سه روزه
 می آیم حاجی تلگراف کرد که آن نیز حضرت یعقوب بود براممانندین

امروز ورود و خروج حضرت یعقوب با آنها شهر میداد شب شنبه
 ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۹ مطابق ۲ برج د ۱۲۹۹ چهار ساعت
 از شب رفته نام صرف شام شده جناب حاجی یوسف و خانم ایشان
 در اتاق بالا استراحت نموده بودند بنده و میرزا روح الله نیز
 در اتاق پایین زیر کرسی در تنبیه و تدارک خواب مستم و بزرگ
 روشن است صدای درآمد گفتم روح الله باشو دروا باز کس
 یعقوب جانم آمد گفت از کجا میدانی میرزا یعقوب باشد اتم این
 وقت شب غیر از او کسی نیست بلند شو هوا سرد است بهم سرا
 میخورد روح الله برخاسته دروا باز کرده آنرا مجبوراً آنجا
 روان مجلس مثل ماه با کمال پشاش و خورسند یوارد آمد بگر
 و ابوسیدم بوییدیم بقدر وسعت دیگر نشسته با هم صحبت
 داشتیم پس رجان شام خوردن گفت آه میدانی حاجی خانم
 چه سفره تی برام بسته بود شهونداری میخواند برام عیوس اند
 علم باوش قول دادم که اگر تا بعد از عید زنده بمانم عیوس بکنم
 و حاجی خانم را هم بگروانشان بیارم بعد استراحت نمود و
 صبح زود برخاسته صلوة کبیره که همیشه وحده روزه میخواند
 تدارک نمود روح الله نیز جای حاضر کرد و منور خانم از اتاق
 بالا پائین آمد و حضرت یعقوب را دید و خیلی معسور شده گفت
 این برادرها آمدن قریب سه چهار سال است آمدن بگروانده اند
 هیچ نکوتی تا حاج یوسف بیاید به بین چه میکنند تا رستی

که حاج یوسف آمدنی الحقیقه معافه و معافه این بود و رسا
 دیدنی بود که چه نوع مثل جان شوهرین همدیگر را باغوش
 کشیدند یوسف ند و بوکیدند و از شدت شوق و دوق خندیدند
 و میشتند پس از صرف چای خوردن و احوال با میزبان روح الله بی بازار
 رفتند بنده هم سفره نهار پاکیزه تی مخصوصا طلا سگاب با شهز
 دادم و خود کدوی با منور خانم از وقایع آن روز مخصوص ستواتی نمود
 صحبت میداشتم تا آنکه بنده مشغول بتصرف مراسم سلا سب طرف
 شده ایشانم با طاق بالا رفتند ملا حظه شده که یک حال بهت
 و حزنی شدیدی به بنده دست میداد بنوی کهنی اختیار داشت از
 چشم جانیست چنانکه در خاطر است کاغذ یک در دست داشتیم
 و مینوشتیم از قطرات اشک شیه شد مخفی نماند که صبح زود حضرت
 یعقوب را با داره پست فرستاد که اشیا خود را از آنجا
 بیاورد کویا از هم در زمان رفتن با داره بنا شد خاص مخصوص اطلاع
 داده بود بازی تا نزد یک کهنه پراکنده این حال بود که دیدم
 هلینقی نزد بنده آمده گفت مراسم خص کنید بروم گفتم چرا حالا
 موقع نیست تو بروی یقین با روح الله حرام شده در صورت
 چند روزی صبر کن محمان یعقوب از خانه اش بیرون بماند تو هم برو
 در جواب گفت نمیگویند میزبان یعقوب بزرگند کفتم زدند بترجه البته
 بنظمیه پیروید و با طرف محاکمه میکند تو برو سرگارت طولی نکشید
 دیدم در راه بصرهت میگویند چون اطلاق نزد یک در بود خود برای

باز کردن در وقت دیدم میزبان عبدالعزیز بیاری شاکر حضرت
 دکتر حبیب الله خان باینک حال اضطرابی است گفت میسر را
 یعقوب را زدند کفتم چطور زنده کفتم گفتند کفتم یعقوب
 شهید شد کفتم پلی کفتم یکنی کارش تمام شد کفتم پلی مقصود
 اینست که آقای دکتر نبودند شهر پر آشوب است حاجی می
 در خانه مسیو این رئیس جماعت پیوسته پنهان شده نورا -
 خانمش را آنجا بفرستید و خودتان هم از آنجا بروید که الان
 میزنند در میان آن خانه بنده کفتم رفتن از این جا که ایجا جایز
 نیست و فرستادن یک زنی هم که تازه از آنجا آمده شاید نقاب
 و جاتجو نندارک از توی بازار تا حمله نمیرد آید ایداننا سبست
 ندارد ولی خانم رامیرشم خانه میزبان علی خان سرتیب با کمال
 سعیت پذیرائی مینماید و خود هم در زمین جاسم تا به بینم
 چه میشود میزبان عبدالعزیز رفت و بنده منور خانم را صدا کردم
 بیایید شریف ببینید خانه سرتیب برای دیدن خانواده ایشان
 متعذر شدند گفت آنها بدیدن من نیامدند من چگونه آید با بروم
 و حالا هم وقت ظهر است ایداننا سبست ندارد کفتم نقلی نیست
 مولمان خوبی هستند مفید این گونه مطالب نشوید چون راضی
 نمیشد مجبورا عرض کردم که در بازار در راه میزبان یعقوب کنگرشی
 شده و قدری مودم به ایجان آمده شاید بیایند اینها بودن شما
 در این حال جا بگر نیست راضی شده با تفاق رفتیم با نعل پیست

حضرت شریف سوا مطلباً را اظهار نمود و سفارش خانم را کرده
 امیر جمع نمود بلاصله چند دقیقه بی دیدم روح الله خان آمد
 اظهار کرد که در باب حجره و قفل و مهر کردند و حال هم همین
 جا میماند طولی نشد که دیدم چند نفر آژان از دیوار طرف
 باغ بالا آمدند و خورد و پایتین انداختند داخل حیاط شدند و جمع
 هم از آژان و او باغ بالا ی پشت بام آمدند گفتند برادر متحد
 که کجا است کتیم اینجا نیامده است گفتند نظیبه ایشان را خواسته
 است که بییند تکلیف جنازه و حساب بانک چیست در هر حال
 ایشان آنجا نشسته پس از چند دقیقه بی دوفر صاحب منصب
 نظیبه با چند نفر آژان دیگر آمدند ناچار تهیه شده کتم آوردند
 حضرات خوردند بنده هم برای اینکه خود را از تنگ و تنگند از
 چند لقمه بی بزور از روی بی میلی وی اشتباهی خوردم بعد
 از آنها باز یک صاحب منصب دیگر آمد و گفت در هر صورت یک نفر
 را خواسته اند که تکلیف جنازه را معلوم نمایند بنده کتم من
 بجای برادر ایشان بر خواسته راه افتادم پنج شش نفر آژان با
 اسلحه اطراف بنده حلقه و اردن بنده و یک صاحب منصب
 در میان آنها اثره راه میرویم جمع کثیری هم اطراف و اردن
 و میگفتند دیگر چه میگویند چه میکنند معلوم است تا اینکه
 وارد میدان شدیم مشاهده شد که میدان با وجود دوی
 سرد زمستان معلو از جمعیت آیت و جمعیما چشمهای خود را

بدون نظیبه که در باغ واقع است دوخته اند بنده را سه
 دیدند غریب و غمگین نمودند تا رفتیم بالا معاون نایب
 که جوان تربیت شده بی بود نزد پنا آمد دست داد و بهای
 حال بود ریزه با حقوق شد کتم رفته است و خبر از محل و
 ملاش ندادم کتم تکلیف این جنازه چیست اهتم به بینم تا عرض
 کنم بنده را اتمانی با چند نفر صاحب منصب و چند نفر آژان
 بیجا محل وسیعی که در روی تخته گذارده و روی صبیح مبارکش
 را با عبا کمانتینی خود تزیین شده بودند نمودند چون عبا و کتا
 از وجه مبارکش کشیدم دیدم آژان در رخه بر صحنه و ملا کتم
 انزود و لفظ یکحال سرخی در وسط جبین میبش که با ای کوله
 نلزی است نمایان و با نخال سخ و ترشح خون کلی رفتی که از
 صورت سفید و جبهه تازه تراشیده مبارکش با روی شده و خشک
 نزدیکه بود چند ریزه آبیت وجود مبارکش انزود بود دستش
 را در کتم و بسیدم کتم الحمد لله بعمود خود ناگز شد بی و منتهی
 آمال خود رسیدی بعد بلند شده در حضور معاون نایب و چند
 نفر از صاحب منصبان و جمعی آژان عرض کردم این جوان در در
 سه قبل عریضه بی با کمال تصریح و مولا یحتون و شوق خود حضرت
 عبدالجبار عرض و زاری شهادت نموده بود بلاصله دو ماه بیجا
 رسیده و بعد شهادت را فرمودند در این اوقات بنی امسج
 آمدن دیگری منی بر قرب شهادت بر ما ایشان رسیده که یک آیه

شریفه مخصوصه از قرآن در آن رفته مبارکه باشد میآوردند
والحمد لله بمقصود خود نازل شد ولی آنزوی بنده این بود که
با ام با شوم ولی انوس طعمه هر مرقی انجیر نیست متاون
نظمیه گفت آقا اینها همه صحیح تکلیف این جنازه چیست کتم
باید بخانه خودش حمل شود نوراً نوران داد آژانها بلند نبود
حرکت دادند و سفارش بنده را به صاحبمندان و آژانها نمودند
که میادای بی احترامی بشود چون از نظمیه پائین آمدیم سبحان^{الله}
تکرت جمعیت و همبسته و هلمه لعلچه درجه بود آژانها در رهنسده
باینکه نفر صاحب منصب گرفته دریا و نورا ز پشت سر ما شسوکست
و عظمت تمام میآمد چون راه سر بالا استونند هم بجهت کبر
سن و تحقیر الناس نمیتوانم بسرعت بروم باینکه شاره و جلای بمنزل
رسانیدیم نوراً نوراً فرستاده قیبال بهائی آوردیم و جسد مطهرش
را شست و شوی دادند در حضور جمع کفن کردن تا وقت اذان شب
جمعیت بالای پشت با میا بداد و نوباد و هلمه هلمه هلمه چند
دقیقه که گذشت حاجی یوسف متجدد نیز آمدند خود را روی نمش
برادر شهید خود شریانداخته و مراجعت نمود پس از اینکه پاسی
از شب گذشت با اتفاق چند نفر آژان و یک صاحب منصب و میرزا روح الله
و تبرکن با آلات حفریه بحمل دفن پردیم و با حضور آن جمعیت
مبارکش را در آوردند انگشتر حقیقی آیه شریفه موت در دستش کردیم
صلوات امری تلاوت نمودند و جمیع حاضرین و آژانها نیز تفنگ

را زمین گذاردند و نماز ایستادند تلاوت نمودند بعد دفن کرده
مراجعت نمودیم دیگر برای بنده جا و نگانی نبود در شب در
خانه میرزا هلیخان سر تپت و میرزا اسحق خان پسر سردار جناب
آقای میرزا خدا بخش با کمال رشیدی و شجاعت بنده را بمنزل
خود دعوت نمود روزها در کوچه و بازاریها میبود که داشتیم کردیم
میکردم شبها بمنزل حضرت آقا ی حاجی خدا بخش با بوی مکرم
حضرت دکتر میر تقی مدت دروازه روز بدین منوال گذشت تا اینکه
با مرحفل مقدس روحانی کرمانشاه قائم قصر شورین و شاد دگر دیدم
حکم قتل بنده هم از کمیته آل یسین صادر شده بود ولی فرجه
تال بنام علیش خان نامی افتاده بود که ایشان بموقع اجراء
گذارند و بنده را نیز قربان خاکهای درستان الهی نمایند چو
دوسه هفته قبل یک مجلس با علیش خان ملاقات و الفت و معنی
در بیان احداث شده بود ایشان در تهور نمودن دست
ثباتداشته و مکرر تقاضای رفتن بنده را از بعضی می نمودند
در حال شهادت نصیب او بود و سهم بنده که دیگر مجدداً
هر چه بود طعمه هر مرقی انجیر نیست
روحی و کینونیتی لدم اظہر الفدا
یوسف ثابت وجدانی
حسب الامر و خواش حضرت دکتر حبیب الله ن موبد مرقوم
(یوسف ثابت وجدانی)

کاتب سطور که شرح شهادت میرزا یعقوب را بحضور حضرت عیداً
 مینگارد همینا عرض میکنند. چه پیش و مولای دولت را از حاکمهای
 پیشین در باب ظهور یوم موهوب مناظره و مباحثه میکنند یکی میگوید
 خوشایا احوال اشخاصیکه در یوم ظهور زنده اند زیرا از خوان
 نعمت الهی بقتضی روز لقا^۱ الله میروزن بزم بزم سرور است و نشسته
 نشسته صحبای کرامت را چه کانون روز ظهور است و صبح خوشی و نوروز
 عالم پر از انوار است و محیط محیط پر از اخبار نه غمی نه غصه نه
 جزین و نیم اندوهی سرتا سر پشارت است و قدم بقدم نیکی و مسامحت
 جشن عالم بالا است و مور کویین ملا^۲ اعلی^۳ ۰۰۰ دیگری میگوید
 نگر نگر وای ای استغفرالله از این گناه و عیبهات از این بی -
 اطلاعی و اشتباه زیرا در ایلاست و راه مصیبتا ساخت تزلزل و اضطراب
 است و وقت شکنجه و عذاب قتل و قمار است و نهیب و اسارت روز
 شکنجه و عذاب است و موقع بعبود اریاح انتنان انقلاب است و
 طوفان و بیزش تکرک و برف و یوران از برف و رود شرجی جسام مرتضی
 و غواسان و از غرق و بیجان شدن نفوس مشتج و لرزان بعضی مخفسی
 و برانگنده و برخی متواری و سراسیمه سرتا است که زینت نیزه ها
 است و جانها است که بیاد نفا است همه اطفال یتیم است
 و ناله مادرهای پسرانند و بیم شمشیر برانست و آتش سوزان
 بی خانمانی است و بی سرسماانی نه راحت جانی نه سعادت
 ایوانی الی آخر شرح مباحثه در جواب بعضی غرضه نوق لوح المسح

و مشایخات قرآنی در طلب مشغرت نازل میشود که برای مسزید
 اطلاع شایاننده خود و را ذیلا مینگارم
 پشداد
 آروانشاه جناب میرزا حبیب الله دکتور علیه التحیه والتعاه
 هوایابی

ای ثابت بر پیمان ایمانست که مژگم نموده بودی که یوم ظهور
 از جهتی فیض موهوب است و از جهتی امتحان و آفتان نفوس بی
 شعور و لکن از برای تابان میدان جانفشان است و قرآنی است
 رحمانی شهادت حضرت میرزا یعقوب حضرت یعقوب بازم مستفک
 بیت الحزن کرد و جمیع بارانرا باسف شد بد انداخت ولی این
 شهادت آنجان پاک را عین مسرت بود و فیضی از نیوهایت حضرت
 احدیت و البته در کورانشان روح و روحانی عشق و احداث
 نماید که شمس اهل عدوان نیراد و نشان برآورد که ای کاش
 اوهای متدی این ظلم دلخراش نمیشدند زیرا هر کس نتیجه
 پشیمد گمان میشد سبب خود تست ولی این خون پوشید
 و اندبذاب و حرارت حاصل شد و سبب قوت ناشره محبت الله شد
 بعدون ان بظفرتووالله بانواهم والله یتم نوره و نشر نجاسته
 ویدالی ذکر بین العالمین این شهادت کبری سبب نصرت -
 عظمی است آن خون رنگین طابقت آن مدینه را بهشت پرست
 نماید اداها برآند که قوت خون بسیار است در پای و شیری

ریخته گرد آن درخت ظاهر شود و شکوفه و تمربوی حد و حصر
 نهد ایله تاثیر خون بهائم است دیگر معلوم است که چنین
 خون مبارک انسانی در بای شجره مبارکه چه قدر سیب قوت
 و نیرو و شکوفه و تمربو گردد علی الخصوص که آن جوان نورانی نهایت
 آرزوی جان نشانی داشت و ما در مهربان روحا با وجود آنکه
 نوزند چنانچه عزیز تر از جان شویم پس داشت تمنا ی آن نموده
 بود که بپراهن آن نازنین وارد رسید ای آلوده بخون رنگین
 بیند این چه قوتست وجه جاننشانی وجه قربانی و دست -
 انسانی سوت تری آیات الکبری ظاهر علی العلاء من اللہ الشی
 فی میدان القدا^۱ جمیع یارانرا دلدارید هید و بمویدست
 رحمانی بود بخشید و علیک ایها^۲ الایمی ۱۹ شعبان ۱۳۲۹

عکا بهجی عبدالهیبا^۳ عباس

مناجات در ذکر شهید قربانگاه عشق حضرت میرزا یعقوب -
 متحده علیه بهائم^۴ الله الایمی

هو الله

یا علی الاعلی و رب الضحی قول القدا^۱ لیلکوت الایمی قد اقتدی
 بک عیدک یعقوب و سراج الی مشهد الانحی یطلب مشجد ب الی
 ملکوت لا یثقل فی رب انه تمنی ملک دمه علی التراب فی یوم
 الایام و یثمان روحه فی میدان الوفا حتی یحمر التراب^۲ بتاره

المبرور بین العلاء بالمدح علی الارز و القلب بربیع من
 الامین و الصمد شرح من الرصاص و الاعداء هجموا بکل عتو و
 غلو علی الجمل العارح علی التراب لک الحمد یا الیمن علی
 ما رفقت علی هذه الشهادة الکبری و جسامته آیه القدا^۱ فی پیدا
 الوفا حیا بجمالك یا بهما الایمی رب اجعله نوما بازانای
 الاغی الاعلی و سراجا ما طما فی زجاجة البقا^۲ و شجرة مبارکه فی
 حیز الشیبا^۳ تجسلی بازانار مومینتک الکبری و اتار مدرة المنتهی
 و اقرض السلوه و الصبر علی امه الجنون التي تعنت شهادة قرته -
 فیها و لذة کبدنا فیها حیرنا تقیلا علی التراب فی سبیلک
 یا رب الارباب انک انت الکرم انک انت الصام انک انت الرحمن
 الرحیم ۱۹ شعبان ۲۹ عکا بهجی عبدالهیبا^۴ عباس

و در لوح جناب حاجی امین چنین میفرماید .

هو الایمی

ای امین عبدالهیبا^۱ رقم مورخ ۱۹ جمادی الاول ۱۳۲۹ و هید
 چون نامه دیکر این بند روز مژوم شده بود جواب این نامه
 در شهر مژوم میگردید جناب میرزا مرتضی ملازاده تبریزی

فی الحقیقہ شہیدان اللہ است و انما یتبدلات جہیمہ بجزاہم است
 حضرت شہید مجید آریانی الہی : جناب میرزا یحییٰ صاحب مددہ -
 علمی در میدان ندا ہر انرا نسبت نہ الی الہی لہد بنفحات اللہ موج
 میزند سراجی روشن نمود کہ پرتوہں بہار اعلیٰ میرسد در دل آن
 بزور کوا رنما جاتی ہد رنما آندیت شد و پشرا نشاء ارسال داشت
 ای امین روی زمین در پیچ و تاب است پا وجود این اللہ اللہ
 علم مبین در اوج اعلیٰ موج میزند . ہجیمہ یا ران الہی از نظر
 عبد الہیا* تحت ہشتا تا نہ ہرسان مکاتیب شما معلو از کراہیا
 است و طلب مغفرت از ہر ای نقوسیکہ صمود نودہ اند در روزہ
 مبارکہ ہنہایت خسوع از ہر ای یا ران عون و نہایت میطلبم و از ہر ای
 متعاہدین الی اللہ غفور و مغفرت میجویم و علیک الہیا* الہی
 ۲۰ شعبان ۱۲۳۹ ہجری عبد الہیا* عباس



و ہوالدہ ماجدہ سعید مجید چنین خطاب میفرمایند
 قولہ الاحلی المدان کثیر در گاہ رب سعید والدہ حضرت
 میرزا یحییٰ شہید علیہ و علیہا الفضل والاعلیٰ من اللہ رنا
 القریب
 مدان والدہ حضرت شہید مجید جناب آقا میرزا یحییٰ
 رحمی لہ الفدا
 ای روزی ہر مبارکہ رحمی کہ حامل آن جوان نورانی و شہید رحمانی
 بود شہیدہ نہیست کہ صدای لوہ لوہ میکنون و گواہ مشرقت مست

نه آن در دری و در آفتاب همیشه بویزش باران نیسانی برورد -
 داد . لهذا در نزد عبدالجبار^ص بی نهایت محترمه است علی الخصوص
 که در مورد این شهادت کبری سرستایم و رونا دار و پشیمانی این
 نوزد دلیند نادمانی مینمانی و شکراله زبان بیکشائی با اعلی
 ترا تسین مینماید و زبان عبدالجبار^ص توامیستاید این معلوم
 است که در نزد مادر و نیز تر از نوزد چیزی نیست مادری که چنین
 نوزد کزائیمانی و در سبیل الهی ندانماید خود آن مادر از لثالی
 عدنی ایمان و ایقان و کوشش و رششند و در ریای لطف و احسان است
 البته آن ورقه مبارکه به حسن خاتمه موفق کرد و ما میر نوزندان -
 انشاء الله موید بآن باری از الجفاف الهی استعدا مینمایم که -
 نثر منایقی در حق اسحق و روحانی شام بفرماید و علی^ص عبدالجبار^ص الهی
 ۱۳ ذی قعدة ۱۳۳۹ - حینا عبدالجبار^ص عباس
 شهران بواسطه جناب امین جناب آقا میرزا آقا^ص شام منامی
 علیه ببا^ص الله

هرا لایسی

ای ثابت بر ایمان نامه شما که در تاریخ ۱۹ رجب ۱۳۳۹ بود
 رسید و همچنین نامه های دیگر از آقا سید اسد الله و جناب
 نوش آبادی عبارت بیولیا نورا بنفسی از ابا^ص حمل ننمائید
 این اخبار قبیل اوتوم است آید زمانی که خود ظاهر و آشکار
 کردد. و از برای نفسی شمه نماید ما الحمد لله بهبودیت آستان

استان پیردنازیم و تبریز و شکرته را میخوانیم جز عبود نیست
 استان ممد علی را زونیا زاندا هم زبا هن خوش آفتکی در زنده
 و آرازم الحمد لله سرور قاسمی در نهایت روح و ریاضان
 است و منجذب دلیر آفاق و در هر موردی با نشان فی الحقیقه
 سراج آن بزرگوار را منجمله نمودی و کشتزار آن مقرب درگاه -
 کبریا را مانند باران نیسانی بر و تازم فرمودی اعیان الهی
 این نهایت مسرور است که در کلمتان آمال امیردینه تدبیر
 و انشاء چنین کلمه پرگ و خندان و خوشبو و خوش رنگ و تازه
 و تر شگفته گردیده انقلا با ت در ایران متتابع است و عقبه
 دارد احباب باید در نهایت سکون و قرار و روان سلوک و حرکت
 نمایند حضرت میرزا یعقوب چون راجعه تمیص یوسف الهی
 بشامش رسید چنان نشسته یافت که بقربانگاه عشق کف زلفان
 و پاک و بان شگفت چراقی روشن کرد که انوارشالی الابد میتابد
 آواز و شهنازی در کردون انداخت که نشسته و سرورش الی الابد
 باقی و برقرار روحی له الفدا نفس له الفدا جسدی له الفدا
 دمی له الفدا چنانچه آقا خید اسدالله با جناب آقا میرزا
 حسین نوش آبادی در جمیع و کوششید استل الله ان یوئد -
 علی بنی بشر نجات الله حضرت محمد در خدمات بی اختیار
 است خوب اداره میفرماید حاجی عربد ولکوت ابی در
 نهایت طریقت آنچو هر از خود بشهادت خودش مران را تو

اشراق بخشید زیرا بخون پاک آن خاک را رنگین نمود البته
 گل و لاله بریند و غبطه خلد برین گردد جناب احتشام تاسیس
 حشمت بیابان نمود و سراج عزت ابدیه برانبروخت خدماتش
 در درگاه الهی محبوب و مقبول و مقبول جناب آقا میرزا عزیزالله
 خان و رفا را از قبل من نهایت صحبت و مهربانی ابدی دار و همتی
 سایر احباب را اگر چنانچه نقشه میکل نورانی چند بلبل -
 قائم مقام قدیم کار قلم و اگر ممکن نه عکس ممتاز بدست آید بطر
 ناد آستان ممدس آویخته گردد هر چند یت فتوغراف در -
 اینجا موجود است ولی از مسوور زمان رنگش کم شده اثر منانچه
 ملون باشد و رنگش ثابت و اثر قلم البته بهتر است و طبیعت الهی^{الای}

۱ شوال ۱۳۳۹ هجری

عبدالباقی عباس

و این بیانات مبارکه ذیل را حضرت مولی الوری عبدالباقی روح
 ما سواه نداده و ارجح بشهادت حضرت آقا میرزا یعقوب متحد
 روحی لشهادت الفدا فرموده اند و جناب دکتر لطف الله خان
 حکیم که مشرف بوده اند در حین صدور نوشته و با بیان فرستاده^{اند}

توله لایع الاحلیسی

در کرماتشاه قریب یکماه پیش شهادتی واقع شده. جوانی میرزا یعقوب نام از کلبی های امدان بکرماتشاه رفته و در آنجا شهید شده است. لکن شهادتی که فی الحقیقه آیت ملا اعلی است شهادتی که موجب کبری است شهادتی که سبب عزت ابدی است شهادتی که روحانیت محضه است از وصف خارج است آنچه ستایش شوند مانوق آن است نامه جنس اب آقا میرزا حبیب خدای بخش جانم و تلمیذ و توفعات را از بدایت تا نهایت پیمایات آستان و در نهایت سلامت نوشته است این است که هرگز آنرا بخواند مطلع میشود که این چه موجب الهی است که نفسی فی الحقیقه باین شهادت ناثرت شود - شهادتی که سزاوارترنی مبارکست شهادتی که طوعاً واقع شده است بکمال آرزو واقع شده است در سال گذشته کاغذی بمن نوشت و استدعا کرد که من دعا کنم که تا کاس شهادت بنوشد که نهایت آمل و آرزوی اوست من هم در جواب نوشتم یا ایتها النفس المظنه ارجسی الی ربک و ارمیته مریمتہ نادخلی فی عبادک و ادخلی جنتک این آیه قرآن است جوانی بیست و دو ساله و در ششون جوانی در نهایت صفا و ملاحظت و در نهایت اقتدار و در تجارت و واده محترمه اشرافیش از شهادتش که همه امدان رفته بود نهایت التاح نموده که عروس برایش بگفت نمردند و زانی عروسی من این است که خون من ریخته شود

درجه الحاج و التماس کرد نپذیرفت خلاصه حال میدهم آن متوهر ابخوانید و ملا حظه بکنید که ملا اعلی چه میکنند چه گونه نفوس مخلصه را جانفشانه میکنند نفوس مخلصه را بچه درجه میرزا نفوس موثقه را بچه مقامی میزنند از جهتی این واقع سبب هزار حزن و الم است که اینطور مظلوم شهید شد و از جهتی نهایت سرور و بصیحت که الحمد لله جمال مبارک چنین نفوسی دارد این طور خالص این طور مجذوب این طور ساعی در نشر توحات الله هر چند نفوس بی وفا ی پر جانی پیدا شده اند. لکن اینگونه نفوس با وفا ی جان نشانی چشم ابداع ندیده است کوشش نشنیده است تا رسوخ ببرند اما است چنین شهادتی وقوع یافته است فی الحقیقه یک شهادتی است که آن خاک معطر و منبر گشته است شهادتی است که مثل آفتاب درخشند است الحمد لله که مال مبارک همچو بندگانی دارد این لایحه شهادت جناب میرزا یعقوب است این کتاب مبین است این صحیفه حمر است یعنی بشون شهید محمر است ٠ تم در سنه ١٢٢٢ پسند از جمع آوری این مدارک و تحریر آن جناب میرزا روح الله - آزاده بکرماتشاه تشریف آوردند و نظر بدخواست اینجناب شرح دلیل را مرتقم نمودند که از نقطه نظر تاریخ اطلاعات و مشهودات ایشان بسیار متین و محکم است لهذا عیناً مزیداً لا ینالاج از برای خوانندگان بیادگار مینویسم .

میرزا یعقوب متحده، شهید در کرمانشاه تصدیق نمود در اوایل
 تصدیق شدن شیخ خراب میبینند که ایران مشهور است نیک شکل
 هندسی، هفت گوشه بدیوار کشیده اند ایشان متوجه این شکل
 هندسی بودند، ایند که شخصی عفتدا میزند (یعقوب یعقوب
 بیاترو میخواهم) در این بین از خواب بیدار میشوند خراب
 خود را بحضور حضرت میداند! عرض میکند پس از چند ای جواب
 میرسد که بعد از این اظهار عنایت میخواهند! انقلاب ایران قدری
 امتداد دارد، ولیکن عاقبتش روح و روحان است و اما مستلزم
 هشتاد روز است روزی آید که تو مانند ایلها نادای بملکوالله
 یام. بعد از نه سال شهادت واقع شد عرض شد که مضمون آن
 تقریبا باین نحو بود، مجددا بحضور حضرت میداند! -
 عرض میگردد اول از اولت اخروی خود، سهوم، خواجده بیخ کاشانی
 و نیز همین تقاضای شهادت میکند تقریبا باین مضمون که از اول
 امر تا کنون جهل، هزار نفر از شیعیان که مومن باین ظهور مبارک
 شده اند در راه امر شهید شده اند و هیچ ینک از جماعت
 بنی اسرائیل که ایلان باین ظهور مبارک آورده اند شهید
 نشده اند! استدعا دارم این تاج افتخار را بر سر این بنسده
 قابلیت بگذارای و مرا در جماعت بنی اسرائیل قربانی نمائیس
 جز این که عنایت شده است که پس از اظهار الطاف لایها
 در آخر لوح میخوایند! اینکه آنچه با و جمعی از دوستان تعالی

جام شهادت نمود بودند جان من و جان آنان کلا در سبیل
 جمال مبارک خدا باد امیدوارم کل با آرزوی خویش برسم
 بعد از چند ماه امانی کرمانشاه آشوب نمود، قصد نوشا
 داشتند شیخ صام الدوله پسر ظل السلطان ولی کرمانشاه
 ایشان را خواست بکشد در شد متشان بودم رفتیم پایالت شاه
 امر نمود که شما قبل از طلوع آفتاب باید در شهر نیاشید و بروید
 زیرا اگر بمانید شهر بهم میخورد و من قادر به جلوگیری نیستم
 در این بین شاهزاده بود همانون نغمیه که با اصل توپسمرکان
 امدان بود احتضار نمود دستور دادند که شما آقای مشاده
 را قبل از طلوع آفتاب از شهر خارج نمائید یعنی ایشان بلند نمائید
 و با طرف امدان بپیرد شبانه مراجعت کردیم منزل گریه بکند از
 کارهای تجارتی مطلع نبودم بعضی از امورات را تا تا شمس
 که سکن بود بندوقی دستور صیحه در رشک تهیه نمود و نظر باینکه
 ا- شمال خطیر میرفت آقای میرزا علی خان سرتیم محروم پشانه
 خراب دونفر سوار مخصوص خود را امر نمودند که باید آفتاب
 مشاده را تا دونفرسخی شهر همراهی کنید و ایشان نشویند -
 بودند امدان و سراز آن بطهران موقیمیکه بطهران تشریف
 بردند شرح حال را مجددا بحضور حضرت میداند! عرض -
 کرده بودند و نیز عرض کرده بودند نمیدانم اراده مبارک
 بشنیدید من توار گزیده است در جواب خطاب پخان بهائی میرزا

محمد علی خان میرزا خیرعلی بیگ حضرت میرزا یعقوب متحده
از قبل عهد الیهما نهایت استیجاب و ایلاخ نامه و قرآن میفرمایند
یا تیمالینس المظنه ارجسی التي نعتنا راضیه مرضیه پس از
اقدامات چند ماهه احیای طهران مخصوصا مرحوم باقری -
انداماتی نمودند و رئیس الوزرا اجازه دادند که حضرت آقا
میرزا یعقوب متحده مراجعت بکرمانشاه نمایند از طهران بیهودا
آمدند و والد ه شان حاجیه خانم اصغر میرزا بیگ که او را اسام
انند ولی او قبول نمیفرمودند میفرمایند باید بکرمانشاه
بروند و در موقع حرکت بکرمانشاه کلیه اقوام خود را دعوت نمود
مدتی با والد ه و همیشه راخوان صحبت میفرمایند و اظهار میدارند
که من تمنای شهادت نمودم ام و حق تمنای مرا قبول نمودند
من در این سفر با زوی خود خواهم رسید مخصوصا والد ه را
مخاطب ساخته میفرمایند پاک ر شعل از بی من عروس نکرد ماید
خیلی میل دارم و نتیجه خبر شهادت مرا شنیدید اولاً در خیلی
استقامت نمایند و باید این قراری نکتهد و تانیا میل دارم هر
قبوه شورینی بدید و بشکرانه پردازید بعد با کالسکه عسانم
کرمانشاه میشوند در بین راه در کجا که اسب عوس میکنند میلتی
بظور انعام اخافه میداد که زود تر مقید برسد تا آنکه فی الواقع
دوازده ساعت زود تر از معمول بکرمانشاه میرسد .
شب قریب پنصف شب وارد کرمانشاه شدند نظر باینکه ندوی

در آن شب قدری کسالت داشتم خواب نبودم بیدار بودم آن
حضرت هم با وجودیکه خسته ای راه و شب بخوابی داشتمند محد
تاصیح نخوابیدند تمام را مشغول خواندن نماز و مناجات بودند
اخوی ایشان حاج میرزا یوسف با خانواد ه از اروپا آمده بودند
صبح غفلتا آمدند ملاقات کردند آقای میرزا یوسف آن ثابت
و بیانی نیز در منزل تشریف داشتند پس از صرف چای با اتفاق
یکدیگر و اخوی ایشان حاج میرزا یوسف منفرد ه رفتیم بازار -
موقعیکه اخوی ایشان بازار رفته بودند در حجره مرحمتا پس
نهایت اظهار لطف و رضایت از روی نمودند و با گریه فرمودند
شما در باره من خیلی زحمت کشیدید و من خیلی مایل بودم که
زحمت شما را تلاشی کم چه کار کنم که اولاً نمیتوانم تانیا
اجل مرا مهلت نمودند از جمال قدم میخواهم که او تلاشی کند
و صیت نامه نوشته ام از شما خواهش دارم که پس از نوشته شدن من
تواستقامت کنی و بیانی کارهای مرا تصفیه کنی و من بعد هم -
مشغول کاری شوی که آزاد ه باشی بتوانی خدمت با مر پهبانی
نمایی زیرا تنها چیزیکه از برای انسان باقی میماند خدمت است
که در امر الله کرده باشد والا عزت و ثروت هیچگاه بدام باقی
نمیماند مقداری ایشان رنده ه و گرد و کوبه گردیم در این موقع
اخوی ایشان وارد حجره شد پس از نیم ساعت با اتفاق یکدیگر
بیزون رفته که بروند میدان توپخانه و بعد بروند خانه مونسع

رلتم به بنده نمودند نلانی شما چون میبایستید در بازار چیزی نخورید من از منزل شوربا میفرستم بنده بشخصه شدم بنوشتن کاغذی کاغذ تمام نشده غفلتا بمثل اینکه محزون شدم دیگر نتوانستم چیزی بنویسم بی خیال طافم شدم که بروم میدان توخانه نزد پسرعم خود سید عباس که در درواخانه دکتر حبیب اللہ خان میهد بودند نرسیده بمیدان یکی از دوستان بطور وحشتزد اظهار داشت نلانی کجا میروی - برگرد بروخانه میرزا یعقوب متحده را در مقابل کوچه امین المعانی کشتند بدوی باحال حزن مراجعت کردم ولتم تا نقطه حضرت میرزا یعقوب را شهید کرده بودند دیدم در وسط جاده شهید کرده اند چند هزار نفر هم در بین کوچه ها و اطراف بودند تا ماورین نظمیہ جنازه را برداشته باتفاق هم آمدیم نظمیہ ولی این خلق رجاله بی نهایت زالت میکردند از بالای پامبا خاک میرنخندند بعد از آن نظمیہ نرسداد آنای میرزا یوسف خان وجدانی نیز آمدند نستی در طار نظمیہ صحبت کردند که خیلی باعث حزن و تأثر مردم شد بنده را باتفاق آزان نظمیہ نرسدادند که اخوی ایشان بیایند رلتم در منزل آتای حاجی خدا بخش بودند ایشان چون نرسیده بودند - حاضر آمدن نشدند موقیمیکه با هم میرفتند و حضرت متحده را شهید کردند حاجی یوسف متفرد و اخوی ایشان مراجعت

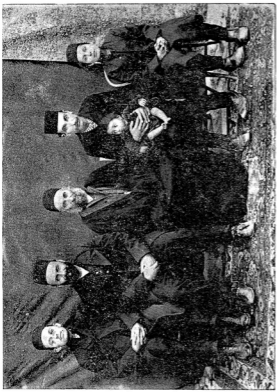
کرده اند و از ترس بمعکله آتای دکتر حبیب اللہ خان میباید وارد شدند ایشانهم دیده بودند که خیلی آتای منفرد - نرسیده اند باتفاق گذاشته خوردنشان بخانه ابوی خودشان نرسدادند بالاخره آتای منفرد چون نظمیہ تشریف نیاوردند نظمیہ هم اصرار داشت که تکلیف این جنازه را مامین نمایند عرض شد باید در منزل خود آن مرحوم که در شهر زو است باید شسته و آماده شود بعد در قبرستان کلیمیا دفن شود فوراً پانزده نفر آزان و یک نفر صاحب منصب دادند جنازه را بردیم در خانه خود ایشان در موضع شستن یکی از احباب که آتای میرزا عزیز خان است تشریف آوردند مقداری آجیل و پول بتمام آزانها دادند و خیلی اظهار امتنان نمودند از صاحب منصب و آزانها و این بی نهایت موثر واقع شد بعد صاحب منصب از ایشان خواش کرد که چون اوضاع خیلی خراب است و این خلق خیلی وحشی هستند از شما تمنا دارم تا شب نشده است شما بروید خانه ایشانهم رفتند ایشانهم آمدند (حاجی یوسف منفرد) باز حتمی ایشان را مراجعت بخانه آتای حاجی خدا بخش دادیم و بعد جنازه را باتفاق آتای ثابت وجدانی و آزانها بردیم بقبرستان اتفاقاً برف و بوران بود الی ما ساعت پنداز نصف شب باد ستور بهائیت دفن کردیم و شبانه مراجعت کردیم بخانه بتمام ماورین که این زحمت را قبول فرموده بودند و جعی

چند جمله کثر که از صدان با خود آورده بودند تقصیر کرده اند
 و تا صبح آن روز بیوسف آن زندانی مشغول تبلیغ بودند بعد
 چند روزی آنای ثابت تشریف داشتند ایشانرا هم خواستند سرا
 بکشند چون آنای دکتر محیب الله خان موبد خبر شد ندا ایشانرا
 با طرف فرستادند و در شب هم پختن و حرثت عبد الهیاء فرستاد
 نمود و زارت نامه نازل شده است و در لوح دیگر هم خیلی عقابیت
 فرموده اند بیض است قدوی تقریباً ششماه بعد از شهادت
 ایشان اندیم **بیا تعلق آنای محمد** شایع نوائی که از طرف والده
 و اخوی ایشان و کلمات و سببی داشتیم گاوها ی تبارش ایشانرا
 خاتمه و مریض بنیدیم در ماه بعد از شهادت ایشان **حسین**
 شیانه یا اینکه موقع برف بود رفته بودند به خیال اینکه قبر را باز
 و چنانچه و آب و یون بیاورند ولی اشتباهها قبر را باز کرده بودند
 بند و خوردیم و رقم دیدم که قبر ایشان دست نخورده بود زیرا
 در موقع اول جلاست گذاشته بودیم روح الله آزاده متحده
 اشعار و افاضل ارجینده مرحوم میرزا محمد ناطق علیه رضوان الله
 در موضوع شهادت میرزا یعقوب متحده سودمانند
 دیگر باره نام نامی عشق کم ذکری روشن ساس عشق
 بگویی شیراز خانمان سبوز بنام او شماع عالم امروز
 ندارد عشق با نیا تعلق نباشد یا کاش جزو تعلق
 دوی پر کج در مقصود بستند کاشایش از کلید عشق جستند

برای عاشقان این عادت و خوست
 یکی از عاشقان کسوی محسوب
 بنا بر خواهش مام گسرامینش
 مراند نظر زنان روح لیل است
 هزاران جان شده در کوی جانان
 که هر یک در ترواخ است مسطور
 چو این قربانی است از نسل اسحق
 و او بوده است آتین کلیستی
 چهار دیگرش بوده بر سرادر
 خصوصاً مادر او پر شور بود
 چو شقی این ندا چون سینه شاد
 یگانگ زان ندا شرحی شنیدند
 ولی یعقوب با قلبی مظهر
 چو اسرار تیل بود از جان خدا و
 پوشد از شرط عشقش ظا قضا
 تنایرایی قربانسی جان
 از آن پس نگرود کرش و صل حق بود
 همی با مسلمین زاخیا رو آیت
 مقیم خطه کرمانشهان بسود
 چو خود در ربانت ز آنا روحا مست

دوست
 که با خود دشمنند با همه
 جزای بود اورانام یعقوب
 کم نظمی بیان از نام همیشه
 که این قربانی از نسل خلیل
 ز نعل آل اسماعیل تریبان
 از آنسو هستم از لیل ممد
 کم ذکری بر این مندا و معالفا
 در آن دین بود بیاد او صمیمی
 حمید و قناد رویا نبود و خراب
 همانا شورش عشقش بس بود
 که موهود ام کردیده و ظاهر
 بنویست هر یکی سویش روید
 در ایمان بود از آنان مشتعل
 نمیکشید همچون فنجده در پو
 نمود از حق تمنای شهادت
 اجابت شد ز سوی شاه پیمان
 ولی از خدمت و زحمت نیا سو
 ظهور مهادوی میکرد اثبات
 ولی از جان بیرون از این جهان
 که کوتاه گشت هنگام اقامت

زد تن شوق سیر ناگه بر سر
 چه مادرمشعلی از نا ایما
 بگشتش ماد را ی نرزند دل بند
 لرا هم آرم بسزم نشاطت
 بهیچک خوش بساطا انما طبت
 بر اخصیت آتشی دیگر روان سوز
 من و تو شهر بند آن دیار بسیم
 تزیید جز ز خوشنویب و تر تیسمن
 از اوا ظهار شوق جان نشانی
 در آن اما برای کشت مقصود
 کشود از گلشن مقصود شان
 که در خلد لقا هستند ابرواح
 بفال خوش گزند این بیانرا
 مهیا بهر مقصد آن جوان
 در آن دم گفت آن دل داده
 مرا هم هست اندر دوستیا
 بهجلس عود بر مچمر نشاند
 مرا این است عشق و نامرانی
 پس از چند ی رسید آن روز
 دوشنبه مانده یکساعت پس
 هزار و سیصد و سی و نواز سال
 به همدان از پی تودیع ما در
 چراغ محفل اسرار بیسمان
 همی خاطر مویا با کت خورسند
 بهینم خوش بساطا انما طبت
 براخصیت آتشی دیگر روان سوز
 من و تو شهر بند آن دیار بسیم
 تزیید جز ز خوشنویب و تر تیسمن
 ز مادر دوستی و همسرانسی
 زدندی فال باالواح محبوس
 نمایان کشت لوح عید و حساب
 شناسا و سما شرمه چو اشپساح
 رضاد اربد حکم آسمان را
 وداع از مادری نرد و روان شد
 که ای مادر شهادت هست ناچار
 که پس از من بجای سوگوار ی
 مردم نقل و شیرینی چشانید
 چه سوری بهتر است از جان نشانی
 که نوشد جام سرشار شهادت
 ده و دو از جیادی نخستین
 پس آمد کوکبش از برج آسمان



دوم از برج دلوان روزم بود	هزار و دویست و نه بانود بود
چهارم شهر سلطان است گد ^{باد}	ز تاریخ بیانی هفت و هفتاد
که از دست همتگاری جفا خواه	هدف گشتی به تیر نلم ناگاه
پس از پا ز تیر کین در آنتاد	میان خاک و خون از عشق ^{ن داد} ج
برادر جامه اش با خون بپا راست	پرای ماد رخودا بر میان ^{ست} خواب
بزد بر خون او بر جامه پساك	رقم تا ریخ این قتل اسناك
پلی تا طونت آدم سرشتند	حدیث عشق را با خون ^{شتند} نر
سر از ماد و بجای بزم ماتم	بساط نقل و شهربینی تراهم
که این ماتم باشد همین شادی	مرا ندما بود این نامرا دی
چنین بود است راه و رسم ^{قی} مشافا	ز عهد بوالبشر تا عهد میتان

خاتمه

جناب میرزا روح الله آزاده بعد از شهادت ایشان در نهایت روح و روحان و استقامت با انجام خدمات مرجوعه و یوقای پشید قائم و مفتیهای خلوص و روحانیت را در امر الهی اظہار نمودند و خدا هم اجر ایشان را ضایع ننموده ترقیات ملکی و ملکوتی نصیب ایشان فرمود سالها در زاهدان بعد از خدمات مهمه بودند و خلافت آب و خاک و شتون ملکی مانع از پرواز احساسات روحانی و خدمات امری نگردید بلکه غنا را صرف راه خدا بنمود همیشه مخمور خدمت و بعد از نهایت در محوطه شمشیر بسود

و اغلب در کاین شهر عیانها را می بینیم و از روحانیت
حضرتشان حظ وافر می بردم و در سنه ۱۳۲۳ هجری شمسی
و سال (۱۰) تاریخ بدیع بود در کاین شهرن شوماز و در بیت مبارک
بیتار نشان نابل کردیدیم این شخص بزرگوار با کسالت منزل
و مزایع و شکلات و طول مسافت که از دورترین نقطه کشور آمد و
منحصرا بود که از راه زاهدان بخراسان و طبرستان و افغانستان
نه الاخره بشیراز آمده بود که اطاعه لامره العظیم خود را از انجام
وظیفه محرم نسا زد و عذر نیاورد و همین راه دراز و زحمت راه
و سختی طاقت نرسا بسبب شد که در شوماز سخت می می شدند
و چو راه رحمت کبری مسکن و ماوی نگینند (۱) رحمة الله علیه
رحمة واسعه واقفا اینانهم شهید شدند ولی نوع دیگر طوی
له و حسن مآب .

(۱) عائله مؤمنه موقته بیاد کارگاه آردند برادرزاده ایشان
جناب منصورزاده در سنه ۱۳۲۴ در زاهدان مورد اذیت
و آزار شرار قرار گرفته ضحیت شدیدی بپسرو صورت او وارد آوردند
که یک چشم را کور کردند .

ضمیمه

از نظر خوانندگان خدا دوست پوشیده نماند که علاوه بر
جناب هوزایه مقرب متعده شهید و شرف دیگر از ابنا خلیسل
بنوشیدن جام شهادت در کرباناشاه موفق گردیدند که مقتضی
است در اینجا مختصری از ذکر غیر آنان نگاشته شود
و آنرا عسروفا نمود و توفیق رفیق گشت در آینه و مقصدا
نوشته میشود

(۱) جناب هوزا مراد مؤید

(۲) جناب آقا باهاجان گوهری

واحد مبارک ذیل مناجاتی است که از قلم مرکز میثاقی نازل
گشته .

ترجمه

الهی الهی تری عبادک المخلصین متعظشون بکام الشهادة
التهیری فی سبیلک و یسرعون الی مشهد الفدا حیا لجمالک
و ربنا للقاتل و شحم هذا ان القادیمان سمی مراد و سمی باهاجان
قد شمشدا فی سبیلک تجرعا کاس الفدا فی صحبتک و سرنا الیک
و ندما و روحها فدیة للتشریب بین یدیک رب اقبل منهما انذ فالهدیه
الکبری واجملها فدیة النجات من یادیه الفراق و الوصل الی

محلل الامراق والدخول في جنة النارا والحضور بين يديك
في عالم الامم والجلوه في ملكوت الاسرار رب انهما كانا آيتين
بأحسرتين في محبتك وكنيتك تاسستين في صحيفه توحيدك
وتسعين مباركتين بين احياك وتجمعين باؤمن في اعق الايمان
والايقان من سماءه هود يتك قدر لئلا يفضلك وجودك كل خير
قدرته في ملكوت الابداء تم انزع الصبر على كل من اتعصب
اليهما انك انت الكريم العزيز الوهاب وانك انت الوديع الرحيم

الرحمن ع ح

وجناب حاجي خدا بخش والد ميرزا مراد مويد چنين مهرايد

قوله الاحلى :

از شهادت نجل سميد نوجوان شهيد محزون ودلخون مياي
آن شمع هر چند از مشکاة ناسوت هرون رفت ولي در زجاجه
ملکوت بر فروخت آن مرغ سحر هر چند از چمن خا کدان -
هر روز کرد ولي بکشين رحمن نمود ۰۰۰۰ وعلیک

اليها، الايبي عبد اليها، مياي